

پژوهشی فلسفی-کلامی درباره وحيانيت الفاظ قرآن کریم

محمدباقر عامری نیا^۱

چکیده

یکی از موضوعاتی که به لحاظ قرآن‌شناختی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و می‌توان گفت در زمان ما به صورت مسأله‌ای کلامی یا شبه‌کلامی مطرح شده است، موضوع «وحياني بودن الفاظ و عبارات قرآن» است. این ادعا که تمامی الفاظ قرآن کریم اعم از حروف و کلمات عیناً وحي الهی است، می‌بایست در قالبی علمی و استدلالی مطرح گردد. مقاله‌ی حاضر ضمن یادآوری گفته‌های تعدادی از متکلمین و حکمای اسلامی و دیگر اندیشمندان دینی و با استناد به برخی ادله عقلی، نقلی و به‌طور مشخص با استدلال بر شمار فراوانی از آیات قرآنی، در صدد اثبات این مطلب است، مدعایی که ناظر به یکی از اساسی‌ترین معتقدات اسلامی بوده و حائز اهمیت ویژه می‌باشد. گونه‌شناختی تلفیقی عقلی-نقلی و قرآنی و این‌که جایگاه لفظ در این بینش چگونه است، نگاه حاضر را فراتر از نگاه تبع‌دگرایانه‌ی صرف به قرآن نموده است، بنابراین، این مقاله، پژوهشی است فلسفی-کلامی در حوزه‌ی وحي الهی و قرآن‌پژوهی که بر ادعای وحياني بودن الفاظ قرآن علاوه بر معانی آن، پافشاری دارد.

کلید واژه‌ها: الفاظ قرآن، وحي، وحيانيت قرآن، نزول لفظی.

^۱. استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، مرکز بین‌المللی کیش

مقدمه

و حیانی بودن الفاظ قرآن کریم به این معنا است که تمامی حروف، کلمات و جملات قرآن و به تبع، معانی آن‌ها از خداوند یگانه است و حتی یک کلمه و بلکه یک حرف آن از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. او که شخصی اُمی و درس نخوانده بود، وحی الهی را به صورت همین الفاظی که امروز به عنوان قرآن پیش روی ما است، عینا از فرشته وحی دریافت نموده و بدون یک حرف افزودن یا کاستن برای مردم بازگو فرموده است. این طرز فکر در مورد الفاظ قرآن کریم را باید عقیده اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان دانست و حتی برخی از صاحب نظران آن‌را از ضروریات دین اسلام به شمار آورده‌اند.^۱ شیخ صدوق در این باره گفته: «و قد أجمع أهل الإسلام على أن القرآن كلام الله عزوجلّ على الحقيقة دون المجاز وأن من قال غير ذلك فقد قال منكراً من القول و ژورا»^۲ «اجماع مسلمانان بر این است که قرآن، حقیقتاً و نه مجازاً کلام خدای عزوجلّ است و کسی که غیر از این را بگوید دچار زورگویی و گفتاری زشت و ناشناخته گردیده است». شیخ طوسی، در بحث فقهی از این‌که آیا قرائت قرآن به زبان فارسی، قرآن محسوب می‌شود یا نه، ضمن پاسخ به این‌که قرآن محسوب نمی‌شود و اگر کسی در نماز قرائت فارسی نماید مجزی نیست، می‌گوید: «دلیل این، قول خداوند است که فرموده: «وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ».^۳ چرا که خداوند در این آیه خبر داده که قرآن را به زبان عربی نازل کرده، پس اگر کسی بگوید، قرائت با غیر عربی نیز قرآن است، این آیه را ترک نموده است». وی در ادامه ضمن استشهاد به آیات: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۴ و «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»^۵ این روایت را نقل می‌کند که: «شخصی از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: من نمی‌توانم چیزی از قرآن را حفظ نمایم، چه کنم؟ فرمود: بگو سبحان الله و الحمد لله».^۶ و آن‌گاه می‌گوید: «اگر معنای قرآن هم قرآن بود، باید پیامبر به او می‌گفت: آن را به هر هر لغتی که برایت آسان است حفظ کن و این‌که به جای این فرمود سبحان الله و الحمد لله بگو، دلیل بر این است که قرآنی به غیر از این الفاظ و عبارات نیست». سپس اضافه می‌کند: «همه امت

^۱. حسن زاده آملی، ص ۴۰۲.

^۲. شیخ صدوق، ص ۲۲۰.

^۳. شعراء / ۱۹۲ - ۱۹۵.

^۴. یوسف / ۲.

^۵. ابراهیم / ۴.

^۶. سجستانی، ج ۱، ص ۲۲۰؛ احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۵۲.

اجماع کرده‌اند که قرآن معجزه است، هرچند در نحوه اعجاز آن که آیا اعجاز از جنبه نظم است یا فصاحت بدون نظم و... اختلاف دارند. پس اگر کسی معنای قرآن را قرآن بداند «اجماع را باطل کرده، درست مثل این که کسی معنای شعر امرء القیس (شاعر معروف عرب) و اعشی را بیاورد، نمی‌گویند شعر آن‌ها را خوانده است»^۱.

جلال‌الدین سیوطی ضمن تقسیم آیات قرآن به آیات سفری، حَضْرَی، نهارِی، لیلی، صیفی، شتائی، فراشی، نومی، اَرْضی و سمائی و سایر تقسیمات آیات، سخن جوینی را در تقسیم کلام خدا ذکر نموده، می‌گوید: «جوینی گفته: کلام نازل یافته خداوند بر دو قسم است: یک قسم آن این است که خداوند به جبرئیل فرموده: به پیامبر بگو تو پیامبری، خداوند می‌گوید این کار و آن کار کن یا خداوند به فلان کار امر نموده و جبرئیل آن‌چه را خداوند دستور داده فهمیده و بر پیامبر نازل کرده و آن‌چه را خداوند به او فرمان داده به پیامبر می‌رساند. که در این قسم، عبارت جبرئیل نه عین عبارت خداوند است... و قسم دیگر آن است که خداوند به جبرئیل می‌فرماید: این کتاب را بر پیامبر قرائت کن، پس جبرئیل عین کلمات خداوند را بدون اندک تغییر بر پیامبر نازل و ابلاغ می‌نماید» سیوطی پس از نقل این سخن دیدگاه خود را بیان نموده و می‌گوید: «قرآن از قسم دوم است و قسم اول شامل سنت می‌شود همان‌طور که در روایات آمده که جبرئیل همان‌گونه که قرآن را نازل می‌کند، سنت را هم نازل می‌نماید و از این جهت است که روایت نمودن سنت به صورت معنا (معنای سنت) جایز است چون جبرئیل آن‌را به معنی اداء نموده ولی قرائت قرآن به معنی (به عنوان قرآن) جایز نیست. چرا که جبرئیل لفظ آن را اداء نموده و برای او مباح نبوده که معنای آن را وحی نماید. دلیل آن هم این است که تعبّد به لفظ و اعجاز آن مقصود بوده است»^۲.

مرحوم طباطبائی در تفسیر آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۳؛ می‌گوید: «انزال کتاب به صورت قرآن عربی بدین معناست که آن‌را در مرحله انزال به لباس قرائت و عربیت درآوردیم و آن‌را الفاظی خواندنی مطابق با الفاظ معموله نزد عرب قرار دادیم». سپس با استشهاد به آیاتی چند رابطه‌ی بین عربیت و قابل تعقل بودن قرآن را تبیین نموده، آن‌گاه می‌گوید: «آری این معنا بر صاحب نظران و متدبّرین در آیات قرآنی پوشیده نیست که خداوند متعال در این آیات، چه اندازه

۱. طوسی، ج ۱، صص ۳۴۴ و ۲۲۰.

۲. سیوطی، ج ۱، صص ۷۳ - ۹۰.

۳. یوسف / ۲.

نسبت به الفاظ قرآن عنایت به خرج داده و آن‌ها را به دو دسته محکّمات و متشابهات تقسیم نموده است.^۱

قرآن کریم مجموعاً دارای ۱۱۴ سوره، حدود ۶۲۰۵ آیه و حدود ۷۸۰۰۰ کلمه است، نظم و نسق واحد حاکم بر سراسر قرآن، به هم پیوستگی آیات علیرغم این‌که در ظرف زمانی ۲۳ سال نزول یافته، و ویژگی‌های ساختاری آهنگ منحصر به فرد آن که نسبت به تمامی آیات به‌طور یکسان جریان دارد، همواره این دیدگاه را در اذهان تثبیت نموده که این کتاب متفاوت از بقیه کتب و عیناً کلام خداوند است. جالب توجه این‌که در میان آن همه تهمت‌هایی که مشرکین به قرآن روا می‌داشتند، هیچ‌گاه نشد بگویند حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله معانی را دریافت می‌کند و خود با تسلطی که بر زبان عربی و آداب فصاحت و بلاغت دارد، آن‌را به این شکل درآورده است و اگر وارد این مقوله می‌شدند تنها می‌گفتند: دیگران به او تعلیم می‌دهند، او حفظ می‌کند و به خدا نسبت می‌دهد (يقولون انما يعلمه بشر...). بررسی کتب کلامی نشان می‌دهد که موضوع حقیقت کلام خداوند و معنای آن از دیرباز مورد بحث و امعان نظر عالمان اسلامی بوده است. بحث از کلام الهی یکی از نخستین مسائل کلامی است که در اواخر قرن اول هجری و یا اوایل قرن دوم مطرح گردیده و درگیری و مشاجرات دامنه دار و گاهی برخوردهای خونین را به دنبال داشته است.^۲ حتی برخی گفته‌اند: علت این‌که علم کلام را به نام «کلام» نامیده‌اند، این بوده که بحث مخلوق بودن و یا مخلوق نبودن کلام الله میان مسلمین مطرح گردید و صف آرای شدیدی شد و مردم زیادی کشته شدند. یعنی چون در آن دوره اکثر مباحثات اصول دینی در اطراف حدوث و قدم کلام الله دور می‌زد، علم اصول دین به نام «علم کلام» نامیده شد.^۳

به‌طوری‌که تاریخ گواهی می‌دهد، همین بحث ظاهر کلامی ولی در پشت پرده سیاسی، تبدیل به محنت بزرگی شد که به محنت احمد حنبل معروف گردید.^۴ از این رو، آن زمان را دوره محنت نامیده‌اند، چرا که نه فقط امام حنبل، بلکه عده‌ای در این مسأله گرفتار آمدند.^۵ معتزله قرآن را وحی منزل الهی می‌دانستند، لیکن در تبیین آن مسلکی متفاوت از اهل حدیث پیشه کردند. هم‌سو با آنان مأمون عباسی و پس از وی معتصم، مسأله را دنبال کردند و سخت کوشیدند تا علما و محدثان را

^۱. طباطبائی، ج ۱۱، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

^۲. نک. سبحانی، ج ۱، ص ۱۸۷.

^۳. نک. مطهری، ج ۳، ص ۶۳؛ سبحانی، ج ۲، صص ۱-۸۰.

^۴. نک. سبحانی، ج ۲، ص ۲۱۲؛ ج ۴، ص ۴۳۳.

^۵. همان، ج ۴، صص ۴۳۳ تا ۴۴۸.

بر قبول نظریه خلق قرآن وادارند. احمد حنبل که معتقد به قدیم بودن قرآن بود، مورد اهانت حکومت عباسی قرار گرفت و شلاق خورد. با گذشت دوره مأمون و معتصم، متوکل عباسی، جانب احمد ابن حنبل را گرفت و این بار اعتقاد به قدیم بودن قرآن بر دیگران تحمیل شد.^۱ ضمناً باید دانست که این نزاع بی فایده و فتنه آمیز، صرفاً دامن گیر اهل سنت شد و الا شیعیان هیچ درگیر آن نشدند. علت مصون ماندن شیعیان، موضع گیری صریح و روشن امام هادی علیه السلام بود که آن‌ها را در ورود به این منازعه منع کرد و آنرا بدعت و گناه خواند.^۲ گفته شده اولین کسی که قدیم بودن قرآن را عنوان نمود، عبدالله بن کلاب بود، چرا که قبل از او نام قدیم را بر قرآن نمی گذاشتند، بلکه فقط می گفتند: غیر مخلوق. علی بن اسماعیل اشعری (متوفای ۳۲۴ ه.ق) اسامی محدثینی که قائل به غیر مخلوق بودن قرآن بوده اند را ذکر کرده است.^۳

نزاع مخلوق بودن یا نبودن قرآن، به معنی و حیانی نبودن الفاظ قرآن نیست. در مورد نظریه خلق قرآن که مطلب روشن است، زیرا بنابراین نظریه، قرآن کریم کلام حادث و ایجاد شده الهی است که به همین صورت بر پیامبر نازل شده است. صاحبان این نظریه که عمدتاً معتزلی‌ها هستند، کلام الهی را از صفات ذاتی خدا ندانسته و آنرا در ردیف علم و قدرت نمی‌شمرند، بلکه تکلم در نظر آنان مانند خالقیت و رازقیت است که از صفات فعل خدا به شمار می‌آیند و مقصود از متکلم بودن خداوند این است که خدا کلامی را مرکب از حروف و مفردات و جمله‌ها، همراه با صوت، در لوحی از الواح ایجاد کرده و جبرئیل آن کلام را برای پیامبر، القا می‌کند. این آن چیزی است که معتزلی‌ها بدان تصریح کرده‌اند.^۴ اما بنابر نظریه اشاعره که قرآن را قدیم می‌دانند، صرف نظر از ابهامات زیادی که در اصل این نظریه وجود دارد و با پاسخ‌های مستدلی که متکلمین مخالف آنان به آن‌ها داده‌اند، مردود گردیده و از طرفی خود آن‌ها نیز دلایل قانع کننده برای این عقیده خود نیاورده‌اند. ولی قدر مسلم این است که اشاعره نیز وحی لفظی قرآنی را پذیرفته‌اند. به عنوان نمونه فاضل قوشجی می‌گوید: «کسی که صیغه امر یا نهی یا ندا یا اخبار یا استخبار و مانند این‌ها را به کار می‌برد، در نفس خود، معنایی را می‌یابد که ما آنرا کلام نفسی می‌دانیم و آن معنایی که در نفس می‌یابد و با مختلف شدن عبارات (به واسطه اوضاع و اصطلاحات) مختلف نمی‌شود، و متکلم

^۱. جعفریان، ص ۵۲۹.

^۲. صدوق، ص ۲۱۸.

^۳. سبحانی، ص ۳۳۳.

^۴. حلی، ص ۲۸۹؛ سبحانی، ج ۱، ص ۱۹۳.

قصد می‌کند که آن معنا را در نفس و روان شنونده، ایجاد نماید، آن را کلام می‌نامیم.^۱ فضل بن روزبهان می‌گوید: «کلام نزد اشاعره لفظی است مشترک که گاهی بر مجموعه‌ای از حروف قابل شنود اطلاق می‌کنند و گاهی آن را اطلاق می‌کنند بر معنایی قائم به نفس که الفاظ تعبیر و حکایت از آن می‌نماید که این را کلام حقیقی می‌دانند». وی در ادامه می‌گوید: «این تعریف از کلام نیازمند اثبات است، زیرا عرف، کلام را چیزی جز حروف و صداها نمی‌داند، پس می‌گوییم: شخص زمانی که اراده تکلم می‌کند، آیا نه این است که در درون و ذات خود، معانی را مرتب می‌کند و آن‌گاه عزم و اراده به گفتن آن‌ها می‌نماید؟ به‌عنوان مثال، هرگاه فردی اراده وارد شدن بر سلطانی و یا عالمی را می‌نماید، ابتدا معانی و چیزهایی را در نفس خود ترتیب می‌دهد و در نفس خود می‌گوید به زودی به آن‌ها تکلم می‌کنم. هر شخص منصفی این را در نفس خود می‌یابد و این همان کلام نفسی است.^۲

علامه حلی در این باره می‌گوید: «السابعه (صفت هفتم از صفات خداوند): این‌که به اجماع علما خداوند متکلم است و مراد به کلام، حروف و صداها قابل شنود و منظم است و معنای متکلم بون خداوند این است که خداوند کلام را در جسمی از اجسام ایجاد می‌کند».^۳ فاضل مقداد در شرح عبارات فوق، ضمن اشاره به نظریه اشاعره و معتزله در مورد کلام خداوند می‌گوید: «اشاعره چنین گمان کرده‌اند که کلام خداوند معنایی است قدیم که قائم به ذات خداوند است... پس حرف و صدا و امر و نهی و خبر و استخبار و غیر این‌ها از اسلوب‌های کلام نیست، ولی معتزله و کرامیه و حنابله گفته‌اند: کلام الهی، عبارت است از حروف و صداها مرکب به ترکیب منظم، و قول حق همین قول است». وی آن‌گاه برای تأیید نظریه اخیر دو دلیل می‌آورد و مطلب دقیقی نیز در اثبات محال بودن نظریه اشاعره دارد.^۴

و حیانی بودن الفاظ قرآن در حکمت و فلسفه الهی نیز مورد توجه حکما قرار گرفته و بر آن تأکید ورزیده‌اند. به‌عنوان نمونه: «حکیم صدرای شیرازی» در آثار متعدد خود به مناسبت درباره‌ی وحی، کلام الهی و قرآن سخن گفته است که ما در این‌جا تحلیل وی را نقل می‌کنیم. ایشان در جایی می‌گویند: «اعتقاد ما درباره کلام خداوند نه آن‌طور است که اشاعره گمان کرده‌اند و گفته‌اند،

^۱. قوشچی، ص ۴۲۰.

^۲. مظفر، ج ۱، ص ۲۵۶.

^۳. صص ۱۶ و ۱۷.

^۴. نک. همان.

کلام الهی معنایی نفسی و قائم به ذات خدا است و آنرا کلام نفسی نامیده‌اند و نه آن‌گونه است که معتزله معتقد شده‌اند و آنرا خلق صداها و حروف دلالت کننده بر معانی، در جسمی از اجسام دانسته‌اند، چرا که در این صورت هر کلامی، کلام خداوند خواهد بود و این امری است باطل. و این توجیه که کلام خداوند را این‌گونه تقيید بزنیم و آن قصد آگاه کردن غیر است از ناحیه خداوند یا بگوییم آن قصد القاء نمودن است از طرف او، و از طرفی اگر این‌طور اراده شود که کلام الهی (به صورت اعلام یا القاء غیر) بدون واسطه است، این امری است غیر ممکن، چرا که در این صورت (بلا واسطه) دیگر صداها و حروف نخواهد بود؛ بلکه حقیقت تکلم ایجاد کلمات تامه و نازل کردن آیات محکم و متشابه است در قالب الفاظ و عبارات. وی در ادامه با مشرب فلسفی خود می‌گوید: «کلام خدا قرآن است و آن عقل بسیط اجمالی است و فرقان است و آن عبارت است از معقولات تفصیلی و این دو کلاً غیر از کتاب است، چرا که قرآن و فرقان از عالم امر و قضا هستند و مظهر و حاملشان قلم و لوح محفوظ است و حال آن‌که کتاب از عالم خلق و تقدیر است و محل آن عالم قدر ذهنی (علمی) و قدر عینی است. دوتای اولی، قابل نسخ و تبدیل (تغییر) نیست زیرا مافوق زمان و مکان‌اند، برخلاف کتاب که موجودی است زمانی و محل آن لوح قدر (تقدیر) نفسانی است که لوح محو و اثبات یا مواد خارجی است و هر دوی این قابل تغییرند. کتاب را همگان درک می‌کنند، ولی به حقیقت قرآن نمی‌رسند مگر پاک شدگان از آلودگی‌های بشری: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».^۱ چه بسا کتاب الهی، فرقان اطلاق شود. چرا که آن، نسبت به قرآن کتابی است منزل (نازل شده) و یا از این جهت و به این لحاظ که آن، نازل شده در قالبی است نوشته شده در لوح قدر، بلکه آن‌چه اکنون پیش روی ما است کلامی است نازل شده از ناحیه پروردگار عالمیان که منزل اول آن قلم ربانی و منزل دوم آن لوح محفوظ و منزل سوم آن لوح قدر و آسمان دنیا است و منزل چهارم آن لسان جبرئیل است که آنرا رسول امین دریافت نموده است در همه مقامات، گاهی مستقیماً و بدون واسطه فرشته، هم‌چنان که خداوند فرموده: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى».^۲ گاهی با واسطه جبرئیل: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى، وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى».^۳ گاهی در

۱. واقعه / ۷۹.

۲. نجم / ۸ - ۱۰.

۳. نجم / ۳ - ۷.

مقامی غیر از این مقام شامخ الهی: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى، عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»^۱. گاهی هم می‌شنید کلام خداوند را در عالم حسّی: «إِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوْلِيْنَ»^۲ که از همین مقام اخیر است آن‌چه که اول بعثت برای پیامبر در کوه حرا یا جبل فاران پیش آمد. جبرئیل به صورت محسوس نزد او آمد و پیامبر با گوش حسّی از او شنید: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...»^۳. همان‌گونه که موسی کلام خدای تعالی را در طور سینا شنید: «إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمُ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى، فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى، إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»^۴. ملا علی نوری در تعلیقه خود بر این بخش از گفتار ملاصدرا و در توضیح «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوْلِيْنَ» می‌گوید: گویا این دو آیه گواه برآنند که آن‌چه پیامبر شنید، شنیدن او از سنخ همین عالم بوده، با تفاوتی اندک به واسطه سرایت عالم غیب به عالم شهادت (عالم دنیا).^۵ ملاصدرا در جای دیگر می‌گوید: «جمیع شرایع متفق‌اند در این‌که حق سبحانه و تعالی متکلم است، زیرا هیچ شریعتی نیست مگر آن‌که در آن مذکور است که: *أَنَّهُ تَعَالَى أَمْرًا بَكْرًا* و *نَهَى عَنْ كَذَا*، و همه این‌ها از اقسام کلام است و متکلم آن کسی است که احداث کلام در جسمی از اجسام نماید مانند هوا و غیر آن، چرا که ما که تکلم می‌کنیم، احداث کلام در اجسام می‌نماییم، چرا که ما را بر تحریک آن اجسام قدرت می‌باشد، پس متکلم آن است که تکلم به او برپاست نه آن که کلام به او قائم است. تکلم به معنی آن‌چه کلام به او حاصل می‌شود، در ما ملکه‌ای است قائم به ذوات ما که ما را به واسطه‌ی آن تمکن بر این است که مخزونات (اراده‌های درونی) علمی خود را به دیگران برسانیم و اما در خدای تعالی ذات او است از آن حیث که خلق اصوات و حروف می‌نماید در هر موضعی که بوده باشد برای افاده آن‌چه در قضاء سابق او است. بر هر که از بندگان خودش و اگر برای آن‌چه متکلمین ثابت می‌نمایند از کلام نفسی معنای محصلی باشد، راجع می‌شود به خطورات اوهام یا تخیل آن‌چه کلام از آن موجود می‌گردد که خداوند تعالی از این‌گونه اوهام و آن‌چه عوام به او می‌بندند مبری است»^۶.

^۱. نجم/ ۱۳ - ۱۵.

^۲. شعراء/ ۱۹۲ - ۱۹۶.

^۳. علق/ ۳ - ۷.

^۴. طه/ ۱۰ - ۱۲؛ ملاصدرا، صص ۴-۵۳.

^۵. نک. همان، ص ۲۹۰.

^۶. همان، ص ۱۷۲.

ملاحظه کردیم که ملاصدرا علیرغم اندک تفاوت بیان در دو کتابش و حتی ردّ نظریه اشاعره و با اندک شباهت با دیدگاه معتزله (در گفتار آخرش) به‌طور صریح نزول و حیانی الفاظ قرآن را به شیوه‌ای فلسفی بیان نمود. ایشان در اسفار اربعه هم بیانی مشابه دارد و می‌گوید: «سبب نزول کلام الهی و کتاب (آسمانی) این است که وقتی روح انسانی از بدن مادی تجرد یافت و برای دیدن آیات بزرگ پروردگارش از قالب مادی و تعلقات طبیعی‌اش هجرت نموده و از کدورات گناهان و لذات و شهوات (هوس‌ها) و تعلقات پاکیزه گردد، نور معرفت و ایمان به خدا و ملکوت اعلیٰ برایش درخشش می‌کند و برایش آشکار می‌گردد. این نور وقتی شدت یافت جوهری قدسی خواهد بود که نزد حکما و در زبان حکمت نظری، عقل فعال نامیده می‌شود و در لسان شریعت نبوی روح قدسی نامیده می‌شود...». وی در ادامه ضمن تشریح کیفیت توجهات این روح قدسی و اتصالش به عالم بالا و دریافت معارف الهی و تأثیراتی که بر حواس ظاهری خواهد داشت می‌گوید: «تأثیر این روح قدسی بر قوای ظاهری و حسّی خصوصاً گوش و چشم سرایت می‌کند، چرا که این دو اشرف حواس ظاهری‌اند. این‌جا است که شخصی (فرشته) را به صورت محسوس در نهایت حسن و زیبایی می‌بیند و کلامی را می‌شنود که آن کلام خداوند است و در دست او لوحی است که آن کتاب الهی است و این امر تمثّل یافته با همه آنچه با او و در او است. صرف خیال نیست که وجودی خارج از ذهن و تخیل نداشته باشد، آن‌گونه که برخی از بی بهره‌های از علم باطن که قدمی در اسرار وحی و کتاب بر نداشته‌اند تصور نموده است»^۱ ابونصر فارابی در فصّ ۵۷ از کتاب *فصوص الحکم*^۲ خود درباره چگونگی دریافت وحی و نزول آیات الهی، تحلیلی دارد که نشان می‌دهد وی به نزول و حیانی الفاظ قرآن اعتقاد داشته و آنرا تثبیت نموده است. ترجمه عبارات وی چنین است: «... لیکن آنچه از وحی در روح نقش می‌بندد از شأنش این است که به حسّ باطن اگر قوی باشد متشّیح گردد، پس در قوه باطنی موصوف منطبع می‌شود و شهود می‌کند آنرا، این‌جا است که موحی الیه (شخصی که به او وحی شده) از طریق باطن به فرشته متصل می‌شود و وحی او را به باطن خود دریافت می‌کند، سپس فرشته به صورتی محسوس برای وی تمثّل پیدا می‌کند و کلام او صداهایی قابل شنود ممثل می‌گردد، پس هر یک از فرشته و وحی به قوای مدرکه موحی الیه از دو وجه متأدّی و متأثر می‌شود، قوای حسّی را شبه وحشتی و موحی

^۱. ملاصدرا، ج ۷، صص ۵-۲۴.

^۲. نک. حسن زاده آملی، ص ۳۶۴.

ایه را شبهه غشوه‌ای عارض می‌گردد و آن‌گاه می‌بیند.^۱ می‌بینیم که فارابی نیز علیرغم پیمودن همان روشی که فلاسفه مشاء در نحوه دریافت وحی (نظریه عقل فعال) دارند، موضوع شنود صداها را به گوش حسّی از فرشته، معتقد است و به آن تصریح نموده است.

دلایل وحیانی بودن الفاظ قرآن

پس از آشنایی با اصل مدعا و تبیین نظریه وحیانی بودن الفاظ قرآن، به برخی از ادله این نظریه می‌پردازیم، یعنی به مواردی می‌پردازیم که ممکن است بتوان به‌عنوان دلیل برای اثبات وحیانیت الفاظ کتاب الهی، به آن‌ها استناد کرد. بدیهی است که این‌ها همه دلایل نیست، بلکه خواننده عزیز می‌تواند با مراجعه به پژوهش‌های قرآنی دلایل دیگر را هم بیابد، چرا که ما در این تحقیق کوشیده‌ایم از تکرار آن‌چه گفته شده پرهیز نماییم.

دلیل اول: نامفهوم بودن نزول معانی بدون الفاظ

غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن بدین معناست که بگوییم: آن‌چه بر پیامبر نازل شد معانی بوده است بدون الفاظ دال بر معانی! می‌گوییم چرا ما باید خود را به تکلف بیندازیم و راهی را برگزینیم که اساساً قابل درک نیست. مگر نه اینست که اصل در محاورات و مکالمات این است که گوینده با زبان مخاطب منظور و مقصودش را به وی بفهماند. این چه تکلفی است که ما وحی قرآنی را مجرد از الفاظ بدانیم و آن همه تصریحات آمده در ده‌ها آیه (که به‌زودی مورد بررسی قرار می‌دهیم) که دلالت بر نزول لفظانی قرآن دارد را توجیه نموده و نپذیریم و از این سو دیدگاهی خلاف اصل و قاعده کلی قائل شویم؟! این جا است که اگر بگوییم نظریه عدم نزول لفظانی آیات الهی در واقع انکار وحی است سخن گزافی نگفته‌ایم. انکاری در قالب رنگ و بویی فلسفی و کلامی توضیح این‌که: قرآن کریم مجموعه‌ای است وحیانی از انشئات و اخبارات، قصص (داستان‌ها)، مثل‌ها، پند و اندرزها، نقل قول‌ها، تشبیهات و کنایات، دستورات شرعی که شامل افعال و اذکار خاص می‌شود و خداوند بندگانش را از طریق پیامبر(ص) مخاطب قرار داده است. شاید بتوان جریان کلی هدایت الهی را به‌صورت تنزیل معنایی بر قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قابل درک بدانیم (چنان‌که نظریه نزول دفعی قرآن، فقط از این جنبه قابل پذیرش است و الا نزول دفعی تمام معارف قرآن بدون توجیه مزبور، قابل پذیرش نیست، همان‌گونه که در جای خود مورد نقد و ردّ مخالفین آن قرار گرفته است)^۲ لیکن چگونه می‌توانیم نقل اقوال پیشینیان و یا تشبیهات و کنایات و

^۱. همان.

^۲. نک. عاملی، ج ۲، صص ۹-۲۹۰.

مثل‌های قرآنی که غالباً از مقوله ذکر الفاظ و ترکیب آن‌ها است و یا دستورات مربوط به گفتن اذکار خاص را، همه و همه از قبیل تنزیل معنایی بدانیم؟! تأمل بیشتر این‌که، ماهیت و حقیقت تنزیل معانی در امور فوق چگونه بوده است؟ آیا پاسخ به این سؤال آسان‌تر است یا درک این‌که بگوییم خداوند با ایجاد اصوات و القاء کلمات لفظی، پیامبرش را مخاطب ساخته و این مجموعه لفظانی را به وی وحی نموده است. این، چه معنا دارد که ما فی‌المثال گفته موسی یا فرعون را که به‌صورت جملات خبریه در قرآن نقل گردیده است، از قبیل معانی بدانیم؟! یا مثلاً تشبیهات، کنایات لفظی که (نمونه‌ای از اعجاز لفظی قرآن است) در قالب کلمات و جملات آیات آن آمده را، از قبیل معانی بدانیم؟! آیا این ردّ محترمانه و به اصطلاح مُدرن وحی نیست؟! ما چگونه می‌توانیم جنبه‌های فصاحتی و بلاغتی آیات قرآن را که مربوط به جنبه لفظانی آیات است از معانی جدا کنیم و بگوییم معانی از خدا است و ابعاد مربوط به الفاظ از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟! مگر این‌که گوینده بگوید فصاحت و بلاغت ویژه قرآن ناشی از تعلیم خداوند به پیامبر است که در این صورت تکلف بالای تکلف است!!

دلیل دوم: وجود کلماتی غیر عربی در قرآن

در قرآن کریم تعدادی واژگان غیر عربی وجود دارد که پیامبر می‌توانست معادل غیرعربی آن‌را به مردم ابلاغ نماید. واژگانی چون جبرئیل^۱، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب (که علت غیر منصرف استعمال شدن آن در قرآن یکی غیر عربی بودن (عجمیت) و دیگر عکمیت آن‌ها است)^۲ و واژه «راعنا» (به‌کار رفته در آیات ۱۰۴ بقره و ۴۶ نساء، که در مطلب بعدی، نظر جمعی از محققین را در مورد عبرانی بودن این کلمه نقل خواهیم نمود) از جمله الفاظ غیر عربی است که در قرآن به کار رفته است. این در حالیست که امکان معادل آوردن آن برای پیامبر(ص) وجود داشته است ولی می‌بینیم که این واژگان و مانند آن‌ها، عیناً به همان صورت غیر عربی محفوظ مانده‌اند. وجود الفاظ غیر عربی در قرآن کریم از این نظر دلالت بر وحیانی بودن الفاظ قرآن دارد که: اولاً؛ نزول معنای این کلمات ممکن نیست، چرا که این‌ها اسامی اشخاصی و یا اصطلاحاتی هستند که عنوان‌های لفظی آن‌ها خصوصیت دارند، ثانیاً؛ هیچ‌گاه پیامبر(ص) مبادرت به ترجمه لغات و زبان‌ها ننموده که بگوییم وی به زبان‌های غیر عربی مانند عربی آشنایی داشته باشد، ثالثاً بر فرض آگاهی پیامبر(ص)،

۱. نک. طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲. نک. صافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

علی‌القاعده می‌بایست معادل عربی این‌ها را بیاورد نه این‌که غیر عربی آن‌ها را در کتاب عربی‌اش جای دهد.

دلیل سوّم: ذکر برخی کلمات خاص در قرآن

در قرآن کریم برخی کلمات و بهتر است بگوییم برخی اصطلاحات وجود دارد که وحی الهی بدان عنایت ورزیده و عینا به پیامبر وحی شده است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن واژه‌ها را عینا نقل کرده است. مثلاً کلمه «راعنا» که مورد استفاده و استعمال یهودیان بوده است: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لِيَا بِالسِّتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعُ وَ انْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ».^۱ کلمه «راعنا» در میان یهودیان و فرهنگ و لغت آن‌ها، نوعی اهانت بود^۲ و معنای اسْمَعُ غیر مُسْمَعُ می‌داد یعنی بشنو که خدا شنوایت نکند و کنایه از این بود که تو شنوا نمی‌شوی و نمی‌فهمی، لذا آیه شریفه نازل شد و با نقل نمودن عین کلماتی که یهودیان نسبت به پیامبر به کار می‌بردند و متضمن اهانت بود، در آیه‌ای دیگر، مسلمانان نیز از به کار بردن آن منع شدند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انْظُرْنَا وَ اسْمَعُوا».^۳ حتی برخی گفته‌اند، کلمه «راعنا» لغتی عبری است و هم اکنون نیز عبری زبانان واژه «راعینو» و مشتقات آن‌را برای دشنام و اهانت به کار می‌برند.^۴ مرحوم علامه بلاغی بعد از آن‌که حدیث امام باقر علیه‌السلام را مبنی بر این‌که فرمود: این کلمه در لغت عبرانی دشنام است، نقل می‌کند، می‌گوید: حسین بن علی مغربی می‌گفت: من درباره فرموده امام باقر(علیه‌السلام) جستجو کردم و یافتم که یهودیان می‌گویند: «راع» بر وزن «قال» که به معنای فساد است. بلاغی در ادامه می‌گوید: من عهد قدیم عبرانی را تتبع کردم و یافتم که کلمه «راع» به معنای شر یا قبیح است و از این قبیل است آن‌چه در فصل دوم و سوم از سفر اول از تورات و به معنای شریر، واحد اشرار است و آن‌چه در فصل اول از سفر پنجم و در فصل شصت و چهار و هفتاد و هشت از مزامیر آنان یافت می‌شود و در ترجمه انجیل‌ها به عبرانیه وجود دارد و کلمه «نا» ضمیر متکلم است و در عبرانی الف به واو تبدیل یا مایل می‌شود (راعینو) پس راعنا در عبرانی به معنای «شریرنا» و مانند

^۱. نساء/ ۴۶.

^۲. نک. زمخشری، ج ۱، ص ۱۷۴.

^۳. بقره/ ۱۰۴.

^۴. نک. سعید حوئی، ج ۱، ص ۲۰۴.

آن است.^۱ این کلمه از ریشه عبرانی راعینا است.^۲ کلمه دیگری که خصوصیت لفظی آن باعث شده مورد نزول وحی الهی گردد، کلمه «أذن» است که در آیه زیر بدان اشاره شده است: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذْنٌ قُلْ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَوْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».^۳ قرآن کریم در این آیه ضمن گوشزد کردن این که پیامبر حرف هر کسی را باور نمی‌کند و صرفاً از روی رحمت مبادرت به رسوا نمودن دروغ‌گویان نمی‌کند، واژه طعن‌آمیز هو اذن را که مورد استعمال طعنه زنان بوده نقل می‌کند و از این رهگذر، مسلمانان را متوجه این تعبیر اهانت‌آمیز می‌سازد. وجود این کلمات در قرآن کریم از این نظر به و حیانت الفاظ قرآنی دلالت دارد که خصوصیت لفظی آن‌ها مورد نظر بوده که بار معنایی خاص داشته و باعث شده که عیناً توسط فرشته وحی برای پیامبر نقل و وحی گردد.

دلیل چهارم: تفاوت آشکار اسلوب آیات قرآنی با سخنان پیامبر(ص)

علاوه بر آیات قرآن که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با زبان خویش برای مردم بازگو نموده است، احادیث مسلم‌الصدوری نیز از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که در مجموعه‌هایی روایی مضبوط است. چنانچه شخصی بی‌طرف و بدون آگاهی قبلی از آیات قرآن و احادیث نبوی، هر دو را بنگرد به راحتی تفاوت آن‌ها را در می‌یابد. اهل فن نیز سبک و سیاق آیات قرآنی و نظم ویژه و آهنگ جملات آن را کاملاً متفاوت از سخنان پیامبر می‌دانند. این تفاوت نشان می‌دهد که عربیت قرآن توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده و الاً نباید بین قرآن و سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تفاوت وجود داشته باشد.

دلیل پنجم: تفاوت آشکار احادیث قدسی با آیات قرآنی

گذشته از تفاوت احادیث نبوی با آیات قرآنی، حتی احادیث قدسی که بخشی از آن‌ها از انبیاء گذشته و بخشی توسط پیامبر(ص)، نقل گردیده، با سبک به‌کار رفته در قرآن متفاوت است. این امر نیز نشانه‌ی غیر بشری و غیر نبوی بودن الفاظ قرآن کریم است.

دلیل ششم: شهادت جمعی از فصحاء و بلغاء عرب از مشرکین بر غیر بشری بودن الفاظ قرآن دلیل دیگری که می‌توان به‌عنوان مؤید مدعا آورده، گواهی تعدادی از بزرگان عرب مشرک بر غیر بشری بودن الفاظ قرآن است، کسانی که خود از استوانه‌های شعر و ادب عربی بوده‌اند و علیرغم

۱. بلاغی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲. نک. زمخشری، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳. توبه / ۶۱.

دشمنی سرسختی که با اسلام داشتند، قرآن را کلام محمد صلی الله علیه وآله ندانسته‌اند، ولید بن مغیره مخزومی پس از شورایی که با حضور ابوجهل و برخی دیگر از سران مکه داشت، پس از مواجهه با پیامبر صلی الله علیه وآله و شنیدن آیاتی از قرآن کریم، نزد آن‌ها بازگشت و این جمله معروف را بیان داشت: «به خدا سوگند، این نه شعر است و نه سحر و نه هذیان‌گویی دیوانه، بلکه از کلام خدا است».^۱ تعبیر دیگری نیز از وی نقل شده که گفت: «به خدا قسم آنچه امروز از محمد محمد شنیدم نه کلام انس بود و نه سخن جن، به خدا قسم که شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوص، شاخسار آن پر میوه و ریشه‌های آن پر برکت است. سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته‌تر نیست و فائق بر هر کلامی است».^۲

نضر بن حارث که از سران قریش بود در جلسه‌ای خطاب به ابوجهل و دیگر بزرگان قریش گفت: امری برایتان پیش آمده که چاره‌ای نسبت به آن ندارید، محمد در میان شما راستگوترین و امانتدارترین فرد بوده است. گفتید ساحر است ولی به خدا قسم ساحر نیست، ما ساحران و کارشان را دیده‌ایم، گفتید: کاهن است، به خدا قسم که کاهن نیست، ما کاهنان و کارشان را دیده‌ایم، گفتید: شاعر است، به خدا قسم شاعر نیست، ما شعر را دیده‌ایم و همه انواع آن را می‌شناسیم، گفتید: دیوانه است، نه به خدا قسم او دیوانه نیست، ما دیوانگی را می‌شناسیم و او رفتار و حالات دیوانگان را ندارد، ای جماعت قریش، جایگاه خود را بشناسید، به خدا قسم امر عظیمی پیشامدتان شده است.^۳ عتبۀ بن ربیعہ نیز که از بزرگان مکه بود، پس از شنیدن آیاتی از سوره فصلت، گفت: ما چیزی شنیدیم که نه شعر بود، نه سحر و نه کفانت. مانند آنرا هرگز نشنیده بودم. پس از گفتگویی چند بین وی و قریش، سران قریش به او خورده گرفته و گفتند: محمد با زبانش تو را سحر نمود.^۴ اظهارات این افراد و کسان دیگری که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری کردیم، ناظر به جنبه‌های لفظانی آیات قرآن بوده که آنان را تحت تأثیر قرار داده و وادار به اعتراف به غیر بشری بودن آن نموده است.

دلیل هفتم: دلالت بسیاری از آیات قرآن بر وحیانیت الفاظ آن

۱. نک. طبری، ج ۲۹، ص ۹۸.

۲. سیوطی، ج ۶، ص ۲۸۳؛ طبرسی، ج ۱۰، ص ۵۸۴.

۳. نک. ابن هشام، ج ۱، صص ۱-۳۲۰؛ سیوطی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴. نک. ابن هشام، همان.

در قرآن کریم ده‌ها آیه وجود دارد که وحیانی بودن الفاظ قرآن را به اثبات می‌رساند، و از سوی دیگر غیر وحیانی بودن آن‌ها را مردود می‌شمارد، مطابق بررسی که پیرامون آیات قرآنی به عمل آوردیم، حدود ۲۰ دسته از آن‌ها برای اثبات مدعا قابل استناد است:

(۱) آیات دال بر نزول عربی قرآن

استدلال به این دسته از آیات از این جهت است که اولاً به‌طور صریح با عباراتی چون: «ما این قرآن را به زبان عربی نازل کردیم»، یا «ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم». عربیت قرآن را به مرحله نزول و وحی‌انیت آن نسبت داده است. ثانیاً این الفاظ هستند که متصف به اوصافی چون عربی و فارسی، فرانسوی و... می‌گردند و الا معانی را که نمی‌توان عربی یا غیر عربی نامید. برخی از آن آیات از قرار ذیل است: ۱. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱؛ ۲. «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ»^۲؛ ۳. «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»^۳؛ ۴. «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۴؛ ۵. «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»^۵؛ ۶. «وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانِ عَرَبِيًّا»^۶؛ ۷. «يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»^۷؛ می‌بینیم که در آیه «۱» و «۲»، به‌طور صریح جنبه عربیت را که از مقوله الفاظ است به انزال خداوندی نسبت داده و آن‌را از ناحیه خدا معرفی کرده است. در آیه «۳» علاوه بر نسبت انزال آن به خداوند، وصف غیر ذی عوج را نیز آورده که این وصف اشاره به این دارد که این قرآن عربی، علیرغم کثرت آیات و عباراتی که دارد، در آن کجی و انحراف وجود ندارد. این درحالی است که اگر از ناحیه خدا نبود، دچار اختلاف و تعارضات می‌شد. آیه «۴» عربیت قرآن را جعل (قرار دادن) خدا دانسته و به این معنا است که این قرآن و عربیت آن ساخته خداوند است. از نظر ادبی نیز از آن‌جا که جعل از افعال دو مفعولی و برای نزدیک ساختن خبر به فاعل است، نتیجتاً این معنا را به دست خواهد داد که این قرآن عربی را ما قرار داده و ساخته‌ایم و نمی‌توان عربیت را منفک از قرآن نمود. آیه «۵» صریحاً قرآن و عربیت آن‌را وحی الهی دانسته است و چنین فرموده که وحی نمودیم به تو قرآن

^۱. یوسف / ۲.

^۲. طه / ۱۱۳.

^۳. زمر / ۲۸.

^۴. زخرف / ۳.

^۵. شوری / ۷.

^۶. احقاف / ۱۲.

^۷. نحل / ۱۰۳.

عربی را. آیه «۶» علاوه بر اطلاق عنوان کتاب (که بر الفاظ مکتوب اطلاق می‌گردد) لغت و زبان قرآن را عربی دانسته است. و اما آیه «۷» با توجه به شأن نزول آن، دلالت روشن‌تر بر مدعا دارد. توضیح این‌که کفار گاهی می‌گفتند آیات قرآنی نوشته‌های پیشینیان است (ان هو الا اساطیر الاولین) و گاهی به نحو دیگری افترا می‌زدند و بیان می‌داشتند: آنچه را محمد آورده، آموخته‌هایش از فلان است که به او می‌آموزد. همان‌طور که بعضی از محققین گفته‌اند، آنان می‌گفتند، هم لفظ و هم معنی قرآن را آن مرد عجمی به پیامبر می‌آموزد و این آیه پاسخ آن‌ها است.^۱ به هر روی کفار می‌گفتند این عباراتی که محمد آورده، به او تعلیم داده شده است و به دنبال این افترا آیه فوق نازل شد و با ردّ این تهمت فرمود: فردی که می‌گویند این عبارت را به او تعلیم داده، شخصی است عجمی و غیر عرب، در حالی‌که این قرآن عربی فصیح است و نمی‌تواند از نوشته‌ها و تعلیم داده‌های آن شخص باشد. خلاصه این‌که ارتباط پاسخ آمده در آیه با ادعای مشرکین که مربوط به الفاظ (و معانی) قرآن بوده، تأکید آیه بر این‌که این‌ها الفاظی است عربی و نمی‌تواند از فرد عجمی مورد ادعا باشد، و هدف آیه که نسبت دادن این مجموعه غیر تعلیم یافته از احدی، به خداوند است، دلالت آشکاری دارد بر وحيانيت الفاظ قرآن و در نهایت این‌که وصف عربیت به الفاظ مربوط می‌شود نه معانی. یعنی نمی‌توان آیات فوق را چنین معنا کنیم: ما معانی عربی بر تو نازل کردیم یا وحی نمودیم یا این قرآن معانی عربی است. زیرا همان‌طور که گفتیم، وصف عربیت یا غیر عربی به معانی اطلاق نمی‌شود بلکه این الفاظند که ممکن است عربی باشند یا غیر عربی.

۲) آیات نفی کننده تقوّل بر خداوند

منظور از این دسته آیات، آیاتی است که افتراپی بودن قرآن را به خداوند نفی نموده است. مانند آیه زیر: «أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ».^۲ تقوّل از باب تفعّل و از ماده قول است و با توجه به ساختار ادبی، معنای آیه چنین است: «می‌گویند پیامبر(ص) این قول (اقوال قرآن) را به خدا نسبت داده است». توضیح این‌که مشرکین می‌گفتند: این عباراتی را که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده، به خدا نسبت می‌دهد، یعنی قول خودش است، آن‌ها را قول خدا معرفی می‌کند. به دنبال این افترا آیه مورد بحث نازل شد و پاسخ داد که نه این آیات تقوّل (بسته شده به خدا) نیست، بلکه از خدا است.

^۱ نک. شعرانی، ج ۲، ص ۷۲۷.

^۲ طور/ ۳۳.

در آیه دیگر به نحو دیگری تصریح به این مطلب گردیده و فرموده: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ».^۱ «همانا، اگر محمد صلی الله علیه وآله به دروغ سخنانی به ما می‌بست، او را به قهر و انتقام می‌گرفتیم و رگ و تنش (شاهرگ گردن) را قطع می‌کردیم». خلاصه این که در این آیه ماده قول که گفتار لفظی است به باب تفعل رفته و معنای نسبت دادن الفاظ به خداوند می‌دهد. کفار می‌گفتند این الفاظ و اقوال از خود او است ولی به خداوند نسبت می‌دهد. آیه شریفه در مقام پاسخ به این گفته آن‌ها نازل شد و بیان داشت که خیر، پیامبر چیزی به ما نبسته، بلکه حقیقتاً این اقوال از ناحیه ما (خدا) است.

۳ آیاتی که قرآن را قرآن نامیده

در حدود ۶۷ آیه قرآن کریم، از این وحی الهی تعبیر به قرآن شده است که علیرغم همه اختلافاتی که در ریشه این کلمه (قرآن) وجود دارد^۲، ولی تمامی این آیات به روشنی دلالت بر این دارد که این واژه از اسماء کتاب الله المنزل است. همان‌طور که تورات نام کتاب موسی علیه السلام و انجیل اسم کتاب عیسی علیه السلام است. از سوی دیگر همان‌طور که برخی از محققین گفته‌اند: «واژه قرآن اسم فعل یا مصدری است به معنی اسم مفعول (از باب اطلاق مصدر بر مفعولش) و از ریشه قرء، به معنی خوانده و یا خواندنی است... نخستین وحی الهی بنا بر قول اکثر «اقرأ»^۳ بوده و از همان اوایل بعثت، مجموعه وحی الهی به نام قرآن خوانده شده است.^۴ روشن است که این عنوان، ناظر به مجموعه سوره‌ها و آیه‌های قابل قرائت است که فقط با الفاظ و حروف و کلمات تناسب دارد. چرا که قرائت عبارت است از ضمیمه شدن حروف و کلمات.^۵ به علاوه آورده شدن وصف عربیت برای قرآن در آیاتی مانند: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا»^۶ صرفاً ناظر به الفاظ قابل قرائت است، چرا که عربیت در معانی مفهومی ندارد. چنان‌که قبلاً در این خصوص توضیح بیشتر دادیم. تعبیراتی چون: «رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً»^۷، «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»^۸، «وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ

^۱ الحاقه/ ۴۴ - ۴۶.

^۲ نک. رامیار، ص ۲۳ - ۱۲.

^۳ علق/ ۲.

^۴ نک. رامیار، ص ۲۱.

^۵ نک. راغب اصفهانی، ص ۴۰۲.

^۶ یوسف/ ۲.

^۷ مزمل/ ۴.

^۸ شوری/ ۷.

إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ»^۱ «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ»^۲، «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا»^۳، «فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا»^۴. که متضمن قرائت ترتیلی قرآن، عربی بودن، شعر نبودن و ذکر و قرآن مبین بودن آن و قابل شنیدن و به صورت اجزاء تفصیل یافته بودن آن است؛ جز با قرآنیت به معنای الفاظ به هم پیوسته نیست. هم‌چنان که تعبیری چون: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»^۵، «فَإِذَا قُرْآنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»^۶، «فَأَقْرَأُوا مَا تَسَرَّ مِنَ الْقُرْآنِ»^۷. جز با همین حقیقت تناسب ندارد، و روشن‌تر، این تعبیر که؛ «وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»^۸. به پیامبر می‌گوید در قرائت قرآن و بازگویی آن برای مردم عجله نکن، دلالت کامل دارد به این‌که آن‌چه نازل شده، مجموعه‌ای است قابل قرائت که خداوند نام آن را قرآن گذاشته است. نگارنده ضرورتی به ذکر تمام آیه‌هایی که واژه قرآن در آن‌ها به کار رفته نمی‌بیند، هم‌چنان‌که تفسیر و توضیح همه آن‌ها نیز لزومی ندارد. خواننده محترم اگر به آن آیات مراجع کند و به صدر و ذیل آن‌ها توجه کند، به راحتی در می‌یابد که آن‌چه نازل شده همین قرآن متشکل از الفاظ است نه صرف معانی.

۴) آیتی که قرآن را قول خداوند می‌داند

در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که قرآن را قول خداوند و یا قول فرشته وحی معرفی می‌کند، مانند این آیات: «وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۹؛ «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»^{۱۰}؛ «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ، وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ»^{۱۱}؛ روشن است که واژه قول به معنای گفتار لفظی است و اگر بر معانی (مثلاً اعتقادات درونی) نیز اطلاق شود، استعمال مجازی خواهد بود. اما در این‌جا علاوه بر این‌که اصل این است که لفظ در معنای حقیقی خود استعمال شود، به قرینه واژه‌های دیگری که در

۱. یس / ۶۹.

۲. فصلت / ۲۶.

۳. فصلت / ۳.

۴. جن / ۱.

۵. قیامة / ۱۷.

۶. قیامة / ۱۸.

۷. مزمل / ۲۰.

۸. طه / ۱۱۴.

۹. قصص / ۵۱.

۱۰. حاقه / ۴۰.

۱۱. طارق / ۱۳ - ۱۴.

آیه به کار رفته قطعا در معنای حقیقی خود به کار رفته است؛ واژه‌هایی چون «وَصَلْنَا» که به معنی به هم پیوستگی اجزاء و پشت سر هم آمدن آن‌ها است،^۱ واژه فصل که به معنی مجزی بودن آیات است.^۲ واژه «هَزَلٌ» که به معنی شوخی پرانی لفظی است، همه و همه مؤید این است که منظور از قول (قول خدا یا قول فرشته بودن)، همین الفاظ قرآن است.

(۵) آیاتی که قرآن را کتاب نازل شده می‌داند

در قرآن کریم بالغ بر هفتاد بار از این وحی الهی تعبیر به کتاب شده که تعدادی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ».^۳

۲. «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ».^۴

۳. «كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانَا عَرَبِيًّا».^۵

۴. «كِتَابٌ فَصَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا».^۶

استدلال به این دسته از آیات از دو جهت است: یکی این که این آیات، قرآن را کتاب نازل شده از طرف خداوند معرفی نموده و روشن است که کتاب عبارت است از مجموعه‌ای از الفاظ نگاشته شده. دیگر این که در بسیاری از این آیات کتاب را متصف به صفاتی نموده که آن هم مربوط به الفاظ است. وصف تفصیل، وصف عربیت، وصف آیات تفصیل داده شده، فقط با الفاظ قرآن سازگاری دارد. بنابراین مطابق این دسته آیات، قرآن کریم کتابی است که با آیات عربی تفصیل داده شده و قابل قرائت، بر پیامبر نازل شده است.

(۶) آیاتی که سحر بودن قرآن را نفی می‌کند

استدلال به این دسته از آیات، بدین گونه است که فصحاء و بلغاء عرب پس از شنیدن آیات قرآن و استماع الفاظ آن از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله از حلاوت و شیرینی و نظم و نسق منحصر به فرد آن شگفت زده شده، آن را سحر و جادوگری آن حضرت معرفی نمودند. اساساً طرح عنوان سحر به دنبال استماع الفاظ قرآن کریم صورت گرفته و منظور آن‌ها این بود که مجموعه فصیح و بلیغ و

۱. نک. راغب اصفهانی، ص ۵۲۵؛ ابن منظور، ج ۱۵، ص ۷۲۶.

۲. نک. راغب، ص ۳۸۱؛ ابن منظور، ۵۲۱.

۳. آل عمران / ۷.

۴. اعراف / ۵۲.

۵. احقاف / ۱۲.

۶. فصلت / ۳.

شنیدنی از خدا نیست و نتیجه سحر پیامبر صلی الله علیه وآله است. آیات متعدد قرآن، ضمن بازگو نمودن این ادعای مشرکین، پاسخ داده که، خیر، این قرآن سحر کلام پیامبر نیست، بلکه وحی الهی است، یعنی به مقتضای تناسب ادعا و پاسخ، همان گونه ادعای آن‌ها مربوط به الفاظ و عبارات قرآن بوده، پاسخ خداوند که آن را کلام حق یا آیات الهی اعلام نموده، ناظر به همان الفاظ و عبارات خواهد بود. نمونه‌ای از آن آیات از قرآن ذیل است: ۱. «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ»؛^۱ ۲. «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ»؛^۲ ۳. «فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ».^۳

مطابق آیه اول آنان کلام قرآن را سحر آشکار می‌دانستند ولی خداوند آن‌ها را سخن حق معرفی نموده و طبق آیه دوم، آنان آیات قرآن را سحر آشکار معرفی کردند ولی خداوند آن‌ها را آیات خود اعلام کرد. اما آیه سوم دلالتش بر مدعا روشن تر است، زیرا این آیه بازگو کننده سخن ولید بن مغیره است که الفاظ و عبارات قرآن را سحر خواند، ماجرای ولید و قرآن صرفاً ناظر به الفاظ قرآن بوده که توسط پیامبر و آهنگ صدای آن حضرت تلاوت می‌شد و وی علیرغم مجذوب شدن به آن‌ها، آن را سحر تأثیر گذار نامید و منظور تأثیر کلامی و گفتاری بود.

آیات ۱۹ تا ۲۵ سوره مبارکه مدثر، درباره ولید نازل شده است و ماجرا از این قرار است که به دنبال نفوذ روزافزون آیات قرآن در بین مردم و تأثیر تلاوت آن توسط پیامبر صلی الله علیه وآله، قریش در دارالندوه (مکان مشاوره و تصمیم‌گیری‌های آنان در امور مهم) جمع شدند و مشورت نمودند که درباره قرآن چه بگویند. در این باره از ولید بن مغیره که از دانایان عرب و مشکل گشای آن‌ها بود کمک خواستند. ولید از آنان مهلت خواست تا نظر خود را پس از شنیدن قرآن اعلام نماید. وی نزد پیامبر آمد و در حجر اسماعیل کنار آن حضرت نشست و گفت پاره‌ای از اشعارت را بخوان! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آنچه من می‌خوانم شعر نیست، بلکه کلام خداوند یگانه است که آن را برای هدایت شما فرو فرستاده است. ولید از پیامبر صلی الله علیه وآله خواست که قرآن را برایش تلاوت کند. پیامبر سیزده آیه از آیات آغازین سوره «فُصِّلَتْ» را تلاوت نمود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به این آیه رسید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ». ولید سخت به خود لرزید و با حالت بهت زده‌ای از جای خود بلند شد و راه

۱. یونس / ۷۶.

۲. نمل / ۱۳.

۳. مدثر / ۲۴.

خانه خویش را گرفت، چند روزی از خانه بیرون نیامد، بگونه‌ای که قریش او را به باد مسخره گرفتند و گفتند که ولید راه نیاکان خود را ترک گفته و راه محمد را پیش گرفته است. او با خود فکر می‌کرد که چه بگوید، آیا سحر و جادو است؟ یا کهنات است؟ یا اشعاری است از سر جنون؟ یا سخنانی است خود ساخته؟... سرانجام بعد از آن که همه فکرهاش را کرد، این‌طور اندازه‌گیری کرد که بگوید: قرآن سحری از کلام بشر است، «أَنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ...»^۱ برخی گفته‌اند که او به‌طور اتفاقی در روزی که سوره «غافر» بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد، کنار پیامبر نشست، پیامبر با صدایی جذاب آیات الهی را می‌خواند، این آیات ولید را تحت تأثیر قرار داد. هنگامی که بنی مخزوم دور او را گرفتند و از او خواستند که درباره قرآن نظر دهد، او قرآن را ستود و گفت، من امروز از محمد سخنی شنیدم که از کلام بشر نیست. «و انَّ لَهُ لِحَلَاوَةً و انَّ عَلَيْهِ لَطَلَالَةٌ و انَّ أَغْلَاهُ لَمُثْمِرٌ و انَّ أَسْفَلَهُ لَمُعَدِّقٌ و انَّهُ يَعْلُو و لا يُعْلَى عَلَيْهِ»؛ «شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوص، شاخسار آن پر میوه و ریشه‌های آن پر برکت است، سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته‌تر نیست»^۲.

برخی از محققین گفته‌اند: «این جمله ولید، نخستین تقریظ از جانب بشر درباره قرآن است و تدبیر در این گفتار، نحوه اعجاز قرآن را در آن روزگار روشن می‌سازد و معلوم می‌شود که علت اعجاز قرآن برای آن گروه، همان جذبه و کشش و حلاوت فوق‌العاده آن بوده که در غیر قرآن نمی‌یافتند»^۳. قرآن، اندیشه نمودن و اظهار نظر نهایی ولید را این‌گونه بیان می‌کند: «أَنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ» (او اندیشه کرد که چه بگوید، سرانجام اندازه‌گیری کرد)، «فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ» (مرگ بر او باد با آن اندازه‌ای که گرفت)، «ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ» (پس مرگ بر او باد با آن اندازه‌گیری‌اش)، «ثُمَّ نَظَرَ» (آن‌گاه نظری کرد)، «ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ» (سپس چهره درهم کشید و روی ترش نمود)، «ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ» (پس پشت نمود و کبر ورزید)، «فَقَالَ إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ» (و در آخر گفت این قرآن، نمی‌تواند چیزی جز سحرهای قدیمی باشد و یا سحری است تأثیر گذار)، «إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» (این نیست مگر سخن بشر). کلمه یُوْتَرُ به معنی روایتی است که از پیشینیان نقل شده و آثاری است که از آنها باقی مانده و بعضی آن‌را از ماده ایتار به معنی برگزیدن و مقدم داشتن است. مطابق معنی اول، ولید می‌گوید: این قرآن سحری است همانند سحرهایی که از پیشینیان نقل شده و

۱. نک. سبحانی، ج ۱: ص ۲۹۰؛ طباطبائی، ج ۲۰، صص ۵-۱۴۴.

۲. طبرسی، ج ۱۰، ص ۵۸۴؛ صافی، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

۳. شهرستانی، ص ۶۶.

مطابق معنی دوم می‌گوید: سحری است که به خاطر حلاوت و جاذبه‌اش در دل‌ها اثر می‌کند و مردم آن‌را بر هر چیز دیگری مقدم می‌دارند.^۱ ملاحظه کردیم آن‌چه ولید را تحت تأثیر قرار داد، جذابیت کلمات قرآن بود که وی پس از فکر زیاد از روی لجاجت و عناد، آن‌را سحر نامید، قرآن کریم ضمن ذکر سخنان افتراء او، تأکید می‌نماید که این کلام، کلام ساحرانه نیست، بلکه کلام خداوند و وحی الهی است.

۷) آیاتی که تلاوت مکتوب قرآنی را باهم آورده است

دسته دیگری از آیات قرآن کریم چنین افاده می‌کند که قرآن کریم بر پیامبر تلاوت شده و پیامبر نیز بر مردمان تلاوت می‌کند و یا به پیامبر دستور می‌دهد که این قرآن را بر مردم تلاوت کن. مانند این آیات: «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ».^۲ «إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ».^۳ «وَإِنَّمَا مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ».^۴ «وَإِذَا تَلَّوْا عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا... أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ».^۵ دلالت این آیات بر مدعا از این جهت است که واژه تلاوت در این جا به معنی قرائت است.^۶ و آن اطلاق نمی‌گردد مگر درباره الفاظ، بنابراین تلاوت وحی قرآن به پیامبر (ص) یعنی تلاوت و قرائت الفاظ آن بر آن حضرت، به تعبیر دیگر هیچ‌گاه در مورد معانی گفته نمی‌شود ما فلان معنی را بر تو تلاوت کردیم یا فلان معنی را بر مردم تلاوت کن، بلکه صرفاً گفته می‌شود این الفاظ را بر تو تلاوت کردیم یا بر دیگران تلاوت نما.

۸) آیاتی که در آن‌ها خطاب «قل» آمده است

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مخاطب اولیه آیات الهی است. در این میان بخشی از آیات قرآن کریم با خطاب قُلْ (بگو)، پیامبر را مورد خطاب قرار داده است که مجموع آن‌ها بالغ بر ۲۷۰ آیه می‌شود.^۷ مانند این خطابات: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ...».^۸ «قُلْ أَفَأَنْبِيئِكُمْ بِشَرٍّ مِنْ

^۱ نک. جمعی از نویسندگان، ج ۲۵، ص ۲۳۱.

^۲ بقره / ۲۵۲؛ آل عمران / ۱۰۸؛ جاثیه / ۶.

^۳ آل عمران / ۱۶۴.

^۴ کهف / ۲۷.

^۵ قلم / ۱۵؛ مطففین / ۱۳.

^۶ نک. راغب، ص ۷۵؛ ابن منظور، ج ۱۴، ص ۱۰۴.

^۷ نک. معجم المفهرس لالفاظ القرآن، ماده قُلْ.

^۸ زمر / ۵۳.

ذَٰلِكَ...»^۱؛ «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ...»^۲؛ «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ»^۳؛ معلوم است که منظور این بوده که پیامبر پیام خداوند را به مردم برساند و پیام مورد دستور (بگو ای پیامبر)، آن جملاتی است که بعد از کلمه «قُلْ» آمده بوده‌اند، خود کلمه قُلْ (یا قُلْ با ما بعد آن)، ولی می‌بینیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله موقع قرائت قرآن برای مردم کلمه قُلْ را ذکر نموده و آن را حذف نکرده است. حال اگر خصوصیتی در الفاظ قرآن نبود و پیامبر مورد خطاب لفظانی واقع نشده بود، دیگر چه لزومی داشت و چرا باید لفظ قل را هم بیان نماید. مثلاً ما زمانی که به فردی می‌گوییم برو به فلانی بگو، این کار را نکن، آن شخص وقتی می‌رود، به آن فرد نمی‌گوید: بگو این کار را نکن، بلکه می‌گوید: این کار را نکن، لذا این که می‌بینیم پیامبر در بازگویی این خطاب و حیانی، کلمه قل را ذکر نموده است، معلوم می‌شود که پیامبر مقید بوده عین آن چه به او نازل شده بوده را بدون حذف حتی یک کلمه آن، عیناً بازگو نماید و اساساً خودش را مأمور این می‌دیده که آن چه به او نزول یافته بوده و مورد خطاب قرار گرفته بوده، حرف به حرف و کلمه به کلمه برای مردم بازگو نماید و این یعنی حمل الفاظ وحی و انتقال آن به مردم.

۹) آیاتی که قرآن را سوره و آیه نازل شده می‌داند

کلمه‌ی سوره به معنای پاره‌ای از کلمات و جمله بندی‌هایی است که همه برای ایفای یک غرض ریخته شده باشد، به همین جهت در آیه شریفه «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» یک بار مجموع آیات سوره (سوره نور) را به اعتبار معنایی که دارد، یک سوره نازل شده معرفی نموده و فرموده: این سوره را نازل کردیم و یک بار دیگر ظرف برای بعضی آیاتش لحاظ شده، از باب ظرفیت مجموع برای بعضی و فرموده: در آن آیاتی روشن نازل کردیم.^۴ و آیه در قرآن مجید به قسمتی از کلمات اطلاق می‌شود که از ما قبل و ما بعد خود منقطع بوده و در ضمن سوره‌ای آمده باشد.^۵ البته برخی گفته‌اند: آیه عبارت است از بخشی از حروف و یا کلمات و یا جمله‌هایی که از طریق نقل و روایت حدود آن مشخص شده است.^۶ (چرا که شناخت آیات قرآن و حد و مرز

۱. حج / ۷۲.

۲. سبأ / ۴۶.

۳. انعام / ۱۱.

۴. نک. طباطبائی، ج ۱۵، صص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۵. نک. رامیار، ص ۵۵۰.

۶. حجتی، ص ۶۵.

هر آیه توقیفی است، نه اجتهادی^۱. اطلاق کلمه سوره یا آیه بر آیات قرآنی، آن هم در بیش از دهها آیه، نشان دهنده این است که وحی الهی به صورت الفاظ نازل شده است. چرا که این الفاظند که در قالبهایی چون سوره و آیات بیان می‌شوند و به آنها اطلاق آیه و سوره می‌گردد. تعبیری چون: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا»^۲ و یا «تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ»^۳ و مانند این‌ها (مانند آیات: یونس: ۳۸، نور: ۲، محمد: ۲۰، هود: ۱۳، توبه: ۶۴ و ۸۶، طلاق: ۵۹) سوره و آیات قرآن را به همین صورت، نازل شده از طرف خداوند معرفی می‌کند، یعنی نزول سوره‌ای و آیه‌ای قرآن را وحی الهی دانسته است.

(۱۰) آیاتی که پیامبر را از عجله در ابلاغ آیات منع می‌کرد

بسیار اتفاق می‌افتاد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان جمع بود و در همان حال فرشته وحی بر او نازل می‌شد و آیات الهی را برایش تلاوت می‌کرد، شواهد تاریخی معتبر از سیره پیامبر نشان می‌دهد که آن حضرت به محض نزول آیات و حتی قبل از تمام شدن وحی شروع به قرائت آن می‌کرد تا کاتب وحی بنویسد، این عجله پیامبر بدان جهت بود که مبدا چیزی از آیات الهی را فراموش کند. این حقیقت از آیات زیر استفاده می‌شود: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»^۴؛ «با شتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشای که ما خود قرآن را مجموع و محفوظ داشته و بر تو فرا خوانیم». «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»^۵؛ «و تو ای رسول پیش از آن که وحی قرآن تمام و کامل به تو برسد، تعجیل در تلاوت آن مکن». وجه استدلال به این آیات این است که، اگر آن‌چه بر پیامبر نازل می‌شد، صرف معانی بود، هیچ‌گونه عجله‌ای لازم نبود، زیرا معانی در ذهن آن حضرت نقش می‌بست و بیم فراموشی یا کم و زیادی در آن‌ها نمی‌رفت و از آن‌جا که بنابر فرضیه غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن، به لفظ در آوردن معانی به خود آن حضرت واگذار شده بود. در این صورت پیامبر می‌توانست در فرصت مناسب آن را تنظیم و برای مردم بخواند ولی می‌بینیم که آن حضرت هم‌زمان با نزول وحی و بلکه پیش از تمام شدن آن فوراً مبادرت به قرائت آن می‌نمود، بنابراین عجله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حفظ الفاظ

^۱. همان.

^۲. نور / ۱.

^۳. نمل / ۲.

^۴. قیامت / ۱۷-۱۸.

^۵. طه / ۱۱۴.

آیات بوده است، یعنی پیامبر بیم آن داشته که مبادا حرفی از حروف آیات را فراموش کند و یا ترکیب و جمله بندی آن‌ها را از یاد ببرد، بر اساس همین ترس بود که خداوند به وی وحی داد که عجله نکن (و نگران نباش)، جمع و حفظ و قرآنیت (ترکیب الفاظ و...) قرآن به عهده ما است.

البته باید توجه داشت که این هراس پیامبر و یا حرص او نسبت به قرائت آیات برای مردم، آن هم در اوایل بعثت، کاملاً طبیعی بوده است، که به گفته برخی از اندیشمندان: «مَثَلِ پیامبر در این خصوص مَثَلِ متعلم و دانشجویی است که به هنگام تدریس استاد، پیش از تمام شدن سخن استاد دست به قلم برده و می‌نویسد». ^۱ جمله «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» در آیه اول مؤید این است که پیامبر به جهت ترس از فراموشی، در تلاوت قرآن در همان لحظه نزول وحی عجله می‌کرده است و گفتیم که جمع نمودن و قرآنیت مربوط به الفاظ آیات است و با این جنبه سازگاری دارد. و جمله «مَنْ قَبْلَ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» در آیه دوم مؤید این است که پیامبر پیش از تمام شدن کلام فرشته وحی، شروع به خواندن آن می‌کرده است. عجله پیامبر پیش از تمام شدن وحی و پیام الهی مبنی بر این‌که عجله نکن، به روشنی دلالت بر مدعا دارد، زیرا همان‌طور که گفتیم برای حفظ معانی عجله لازم نبود و بلکه معنا نداشت. به‌علاوه اگر آن‌چه نازل شده بود صرفاً معانی بود، علی‌القاعده، پیامبر نباید عجله در قرائت می‌کرد، زیرا طبق این فرض، پیامبر باید معانی را می‌گرفت و بعد آن‌ها را به عربی باز می‌گرداند، بعد تنظیم می‌کرد و آن‌گاه برای مردم قرائت می‌کرد. و در نتیجه دستور عجله نکن، معنا و مفهومی نداشت.

(۱) آیاتی که ادعای شعر بودن قرآن را از کفار نقل و سپس رد می‌نماید

از جمله طعن‌های مشرکین به قرآن این بود که آن را شعر پیامبر(ص) می‌خواندند. قرآن کریم در آیات متعدد، این ادعای مشرکین را بازگو نموده و سپس تأکید می‌کند که خیر، قرآن شعر نیست، بلکه کلام الهی است: «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرِيكَ لَشَاعِرًا مَّجْنُونًا». ^۲ «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ». ^۳ روشن است که ادعای آنان مبنی بر شعر بودن قرآن، ناظر به الفاظ آن بوده است، چرا که نظم، ترکیب، سجع و شیوه به‌کار رفته در قرآن آن را شبیه نظم شاعرانه کرده است، ولی خداوند ضمن نقل این سخن کفرآمیز فرموده: نه، این شعر نیست، بلکه قرآن مبین است. از آن‌جا که ادعای مشرکین شعر بودن ترکیب لفظی قرآن بوده، پاسخ خداوند مبنی بر این‌که

^۱. مطهری، ج ۴، ص ۴۱۴.

^۲. صافات / ۳۶.

^۳. یس / ۶۹.

این قرآن شعر نیست، بلکه قرآن مبین است، نیز مربوط به الفاظ آن خواهد بود، زیرا معنا ندارد که قرآن کریم اشکال مذکور را ذکر نماید، ولی پاسخ بیگانه از آن باشد. به تعبیر دیگر این پذیرفتنی نیست که بگوییم آنچه مشرکین ادعا می‌کردند مربوط به الفاظ قرآن بوده ولی پاسخ خداوند که فرموده این شعر نیست، بلکه قرآن مبین است، را ناظر به معانی بدانیم.

(۱۲) آیاتی که ادعای کفار را مبنی بر این که قرآن سخن شخص دیوانه است را نقل نموده و سپس رد می‌نماید مشرکین می‌گفتند: پیامبر (ص) مجنون است و آنچه را به عنوان قرآن ادعا می‌کند، سخنان دیوانه‌وار او است: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»؛^۱ «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ»؛^۲ «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ».^۳ روشن است که منظور مشرکین از دیوانه‌گویی‌های پیامبر، الفاظ و جملات قرآن بوده که پیامبر به زبان می‌آورده است، چرا که دیوانه اساساً کاری به معانی ندارد. به تعبیر دیگر این آیات ناظر به این ادعا از ناحیه مشرکین است که می‌گفتند: این کلماتی که پیامبر به زبان می‌آورد، از روی جنون است. این ادعا نمی‌تواند ناظر به معانی باشد، زیرا معقول نیست که بگوییم مشرکین گفته باشند این معانی که به لفظ در آورده، از روی جنون است، زیرا چگونه ممکن است منظور آن‌ها این بوده باشد در حالی که همه می‌دانند که شخص دیوانه هیچ‌گونه التفاتی به معانی ندارد، تا چه رسد به این که معانی را ارزیابی و در قالب الفاظ و عبارات تنظیم و به صورت کتابی منظم ارائه دهد. آن‌گاه قرآن کریم ضمن نقل این ادعا از مشرکین، بیان می‌دارد که این ادعای آن‌ها تهمت به پیامبر (ص) است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دیوانه نیست و این کلمات وحی الهی است. بدین ترتیب، با توجه به تناسب بین ادعا و پاسخ، باید بگوییم پاسخ نیز ناظر به الفاظ است. یعنی این الفاظی که پیامبر به زبان می‌آورد، الفاظ شخصی دیوانه نیست بلکه کلام خدا است. (وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ)

(۱۳) آیات متضمن نقل قول از گذشتگان

بخش گسترده‌ای از قرآن کریم، متضمن نقل قول‌هایی از انبیاء گذشته و مخالفین آن‌ها و افراد دیگر است، مانند: سخنان یوسف پیامبر (ع)، اصحاب کهف، سلیمان نبی (ع)، مورچه (نمل) و... استدلال به این دسته از آیات از این جهت است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امی بوده و از طرفی زبان‌های غیر عربی را نمی‌دانسته است و با توجه به این که غالب آن‌چه از داستان‌های انبیاء پیشین

۱. حجر/۶.

۲. دخان/۱۴.

۳. تکویر/۲۲.

در قرآن نقل شده، غیر عربی بوده، اگر آیات مربوط به این بخش، به صورت الفاظ عربی نازل نمی‌شده، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌توانست معادل عربی آن‌را تنظیم نموده و برای مردم بازگو کند. مثلاً سلیمان پیامبر(ع) به زبان عبری سخن گفته است، در قرآن سخن او نقل شده ولی نه به صورت عبری، بلکه به صورت عربی است. و از آن‌جا که شاهدی وجود ندارد به این‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عبری سخن گفته باشد و یا ترجمه کرده باشد، لذا نمی‌توانیم بگوییم این بخش را پیامبر به عبری دریافت نموده و یا به ادعای گزاف‌تر بگوییم معانی حرف‌های سلیمان(ع) را دریافت کرده باشد، بعد در فرصت مناسب ترجمه و تنظیم کرده و برای مردم بازگو کرده باشد، خصوصاً این‌که برخی از این دسته آیات، فی‌المجلس و هم‌زمان با نزول آن‌ها توسط پیامبر بازگو می‌شده است و از سوی دیگر کمترین شاهدی وجود ندارد که آن حضرت مثلاً از یک مترجم استفاده کرده و به کمک او آن کلمات را معادل‌سازی کرده باشد. به‌علاوه این‌که سبک و روش به‌کار رفته در این بخش از آیات، با سایر آیات قرآنی همگون و هم‌آهنگ است. در حالی‌که اگر این بخش ترجمه پیامبر(ص) با شخص دیگری بود می‌بایست با بقیه بخش‌ها متفاوت باشد، درست مانند احادیث قدسی یا نبوی که با قرآن فرق می‌کند.

۱۳) آیاتی که به حفظ قرآن از تحریف اشاره دارد

مسأله‌ی عدم تحریف قرآن که در جای خود به اثبات رسیده و باید گفت از مسلّمات اسلامی است، در قرآن کریم نیز بدان اشاره رفته است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱؛ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^۲؛ استدلال به این آیات از این جهت است که اساساً تحریف ناظر به الفاظ قرآن و یا ناظر به الفاظ و معانی هر دو است. حفظ از تحریف به معنی جلوگیری از تغییر در آن است. اما به نظر می‌رسد که تأکید آیات شریفه به عدم تحریف لفظی است، زیرا تحریف معنوی (تفسیرهای غلط از قرآن)، حتی در زمان پیامبر هم صورت گرفته است و این آیات گویای این است که خداوند نخواهد گذاشت الفاظ وحی دستخوش تغییر و تبدیل گردد. به مانند آن تغییر و تبدیلی که در آیات تورات صورت گرفت: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۳، کلم یعنی کلمات تورات. نکته دیگر این‌که مسأله حفظ قرآن همراه با تعبیر به تنزیل آن آمده است یعنی این کلام نازل شده، دچار تغییر

۱. حجر / ۹.

۲. فصلت / ۲-۴۱.

۳. مائده / ۱۳.

و تبدیل و دگرگونی نخواهد شد. بنابراین خصوصیت و حیانت الفاظ بوده که خداوند خود، حفظ آن را برای همیشه تضمین کرده است.

(۱۵) آیاتی که ادعای نوشته‌های گذشتگان بودن قرآن را نفی می‌کند

دسته دیگری از آیات قرآن در مقام بیان این مطلب است که مشرکین می‌گفتند این عباراتی که پیامبر آورده، اساطیر (نوشته‌های) پیشینیان است و کسانی به او تعلیم داده‌اند. «وَقَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً، قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱؛ «وَأِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۲؛ «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۳. استدلال به این آیات، از این جهت است که مشرکین به قرآن این نسبت را می‌دادند که آیات آن، نوشته‌هایی است از حکایات و افسانه‌های گذشتگان که صبح و شام بر پیامبر (ص) املاء می‌شود و خداوند در پاسخ می‌فرماید نه این‌گونه نیست، بلکه این آیات را خداوند دانای اسرار نازل کرده است. واژه «اکتتبه»، «اساطیر» و «تُمْلَى علیه» همه ناظر به این است که آیات و الفاظ و عبارات قرآن را نوشته‌هایی افسانه‌ای می‌خواندند و خداوند در پاسخ فرموده که این آیات نازل شده از طرف اوست.

(۱۶) آیات دال بر اُمی بودن پیامبر (ص)

از جمله استدلال‌ات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر این که آیات قرآن از خداوند است نه ساخته خود او، این بود که می‌فرمود: من سال‌ها در میان شما زندگی کرده‌ام و شما درس ناخوانده بودن مرا دانسته‌اید، حال چگونه من درس ناخوانده و خط نانوشته می‌توانم چنین کتابی را بنویسم و بر شما بخوانم: «وَأِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلْتَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ، قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أ فَلَا تَعْقِلُونَ»^۴؛ «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْرْتَابَ الْمُضْبُطُونَ»^۵؛ «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ». (اعراف: ۱۵۷)؛ «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ». (اعراف: ۱۵۸)؛ «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا

^۱. فرقان / ۵ و ۶.

^۲. نحل / ۲۴.

^۳. قلم / ۱۵؛ مطفین / ۱۳.

^۴. یونس / صص ۱۵ و ۱۶.

^۵. عنکبوت / ۴۸.

إِيَّاكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ.^۱ از آیات فوق و شواهد تاریخی^۲ به روشنی استفاده می‌شود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فردی درس ناخوانده بوده است و در متون تاریخی سندی مطمئن وجود ندارد که نشان دهد پیامبر(ص) چیزی را نوشته باشد. موضوع عدم نگارش هرگونه نوشته و درس ناخوانده بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌توان موضوعی مسلم دانست که مورخین در مورد آن اتفاق نظر دارند. استدلال به این دسته از آیات و موضوع اُمّی بودن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این جهت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اُمّی بودن خود را به‌عنوان دلیل بر و حیانت قرآن، گوشزد کرده است.

مطابق آیه اول یعنی آیه ۱۵ سوره یونس، مشرکین از پیامبر(ص) می‌خواستند که قرآن دیگری بیاورد یا همین قرآن را تغییر دهد (آنچه را که مطابق میل آن‌ها نیست، عوض کند) و پیامبر در پاسخ می‌گوید، آوردن قرآنی دیگر یا تغییر دادن قرآن از اختیار و توان من خارج است، بلکه او فقط آنچه را به وی وحی می‌شود پیروی نموده و بازگو می‌کند. آن‌گاه در آیه بعد یعنی آیه ۱۶ همین سوره، در مقام استدلال بر ناتوانی خود بر آوردن قرآنی دیگر می‌فرماید: تازه اگر خدا بخواهد همین قرآن را هم نمی‌تواند بر شما تلاوت کند و به مضامین آن آگاهتان سازد، چرا که قبلاً هم نمی‌توانسته است، به دلیل این‌که سال‌ها در میان شما زندگی کرده و اهل تلاوت و قرائت این‌گونه آیات نبوده است.

در آیه‌ی بعد یعنی آیه ۴۸ سوره عنکبوت، خداوند خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: تو، پیش از این نه کتابی را می‌خواندی و نه چیزی می‌نوشتی، روشن است خواندن و نوشتن ناظر به الفاظ است، هم‌چنان که واژه کتاب (نوشته) نیز بر مجموعه الفاظ و عبارات ترکیب یافته اطلاق می‌شود. و در آیه ۵۲ سوره شوری، در مقام اثبات این‌که نوشته‌های قرآن وحی الهی است می‌فرماید: این‌گونه وحی فرستادیم به تو روحی از امر خود (قرآن)، این در حالیست که تو قبل از این نمی‌دانستی نوشته چیست، یعنی نگارش و نیز خواندن را نمی‌دانستی، هم‌چنان که دو آیه دیگر یعنی آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف نیز با آوردن عنوان اُمّی برای پیامبر، این معنا را تأکید نموده است. بدین ترتیب روشن می‌شود که این آیات در مقام بیان این مطلب است که این الفاظ و عبارات مکتوب قرآنی از پیامبر(ص) نیست، چرا که او قادر به نگارش و خواندن آن‌ها نبوده، بلکه از خداوند و وحی او است.

^۱. شوری / ۵۲.

^۲. نک. ابن خلدون، ج ۲، ص ۸۳۳.

۱۷) حروف مقطعه قرآنی

منظور از حروف مقطعه، حروفی است که بدون قالب کلمه‌ای و جمله‌ای در آغاز بیست و نه سوره از سوره‌های قرآن قرار دارد که به ترتیب عبارتند از: بقره، آل عمران، یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، مریم، طه، شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، یس، ص، مؤمن (غافر)، فصلت، شوری، زخرف، جاثیه، احقاف، ق و قلم. مفسرین پیرامون حروف مقطعه قرآنی به تفصیل سخن گفته‌اند که پرداختن به بحث جامع و کامل درخصوص این حروف در این مقاله امکان ندارد و خواننده گرامی باید به کتب تفسیری و سایر پژوهش‌های قرآنی مراجعه نماید.^۱

تاکنون احدی نتوانسته به‌طور جزم و یقین اسرار این حروف را درک نماید و لذا بسیاری از پژوهش‌گران علوم قرآنی، بحث از آن‌را در ضمن بحث از تشابهات مطرح نموده‌اند. قرار گرفتن این حروف در آغاز سوره‌های مزبور، نشان دهنده این است که وضع لفظی آن‌ها ملاک بوده است و الا چه معنا دارد که پیامبر حروفی را که مردم معنایش را ندانند، در آغاز این سوره‌ها قرار دهد؟ اگر به‌راستی آن‌چه بر پیامبر(ص) نازل می‌شد معانی بود نه الفاظ، چرا پیامبر(ص) الفاظی را که رساننده معانی روشن است نیآورد؟ اساسا کدام معنا است که با حروف صرف و بریده بریده سازگاری داشته باشد؟ چرا این حروف در آغاز برخی از سوره‌ها قرار دارد نه همه سوره‌ها؟ خصوصا که برخی از حروف مقطعه یک حرفی است مانند ص در آغاز سوره ص یا ن در آغاز سوره قلم. حال می‌گوییم چه معنایی قابل تصور است که با این حرف واحد سازگاری داشته باشد؟ بنابراین باید بگوییم، پیامبر(ص) عین آن‌چه را به او نازل می‌شده، برای مردم بازگو کرده است. اگر معانی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی می‌شده، می‌بایست الفاظی که رساننده معنا است بیان کند نه الفاظی که معنای آن به راحتی قابل درک نیست.

۱۸) آیاتی که می‌گوید شیاطین از شنیدن قرآن معزول و ممنوع بوده‌اند

مطابق برخی آیات قرآنی، شیاطین از شنیدن آیات الهی در زمان وحی معزول و ممنوع بوده‌اند: «وَ مَا تَنزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ، وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ، إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعزُؤُونَ».^۲ «وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا».^۳ مفاد این دسته از آیات هیچ تناسبی با

^۱ به‌عنوان نمونه نک: طباطبائی، ج ۱۸، صص ۸-۴؛ جوادی آملی، ج ۲، صص ۱۲۹-۶۴؛ معرفه، ج ۵، صص ۱۵-۳۰۵؛

زرکشی، ج ۱، صص ۶۷-۲۵۵؛ صافی، ج ۴، ص ۳۵۴.

^۲ شعراء/۱۲-۲۱۰.

^۳ جن/۹.

معانی آیات صرف ندارد، چرا که اولاً شیاطین و جن در تلاش بوده‌اند که آیات الهی را با گوش حسّ بشنوند، ثانیاً القاء معانی بدون الفاظ و از راه باطنی به پیامبر اساساً قابل شنود برای هیچ‌کس نیست تا شیاطین در صدد استماع آن‌ها برآمده باشند، ثالثاً اساساً شیاطین از دریافت معارف و معانی باطنی بی‌بهره بوده‌اند، رابعاً واژه سمع (شنیدن) حقیقت در شنیدن حسی است و شنیدن حسی با الفاظ تناسب دارد. بدین ترتیب از این دسته آیات نیز به روشنی استفاده می‌شد که آن‌چه به پیامبر(ص) نازل می‌شده الفاظ بوده نه معانی صرف.

۱۹) آیات دال بر نزول ترتیلی و تدریجی قرآن

برخی از آیات قرآن تصریح بر این دارد که خدای متعال خود، آیاتش را به صورت ترتیلی نازل نموده است: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً»^۱. بنا بر آن‌چه مفسران گفته‌اند: پیش زمینه نزول آیه فوق پاره‌ای گفته‌های کفار بوده است بنا به نقلی؛ کفار می‌گفتند: چرا همان‌گونه که تورات و انجیل و زبور به طور یک‌جا نازل شده، قرآن نیز چنین نزول نیافته است؟^۲ یعنی کفار با توجه به پیش زمینه‌ای که در مورد تورات و انجیل اطلاع داشتند و چنین دانسته بودند که آن کتب به‌طور یک‌جا نازل شده بوده، لذا نزول تدریجی قرآن را امری غریب تلقی نموده و با بهانه کردن آن، می‌گفتند چرا قرآن به شیوه‌ای متفاوت از آن کتب نازل گردیده است. البته همان‌طور که برخی از مفسرین^۳ نیز گفته‌اند، طعنه کافران این نبود که چرا قرآن به‌صورت کتابی در بین دو جلد و به‌صورت الواحی مکتوب (مانند تورات و انجیل) نازل نگردیده است، بلکه اعتراض آن‌ها این بود که چرا آن فرشته‌ای که وحی را می‌آورد همه را تا به آخر و یک‌باره نمی‌خواند؟ چرا آیه به آیه و سوره به سوره هم‌چنان نمی‌خواند تا بعد از مدتی همه‌اش تمام شود. آن‌ها در واقع عدم نزول یک‌جای قرآن را دلیلی بر ردّ نبوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عنوان می‌کردند با این توجیه که اگر این کتاب متضمن دینی آسمانی است باید تمامی اصول و فروعش به‌طور یک‌جا نازل و ابلاغ گردد و حال آن‌که این‌طور نیست، یک‌جا نازل نشده و اجزایش هم منظم و مرکب نیست، بلکه سخنانی است پراکنده که پیامبر(ص) در هر واقعه‌ای یک بخشی از آن را می‌آورد. آن وقت جمله‌های ردیف شده آنرا آیات الهی نامیده و به خدا نسبت می‌دهد. خلاصه این‌که، اشکال و ایراد مشرکین این بود که این جملات پراکنده که محمد(ص) آورده به

^۱. فرقان / ۳۲.

^۲. نک. زمخشری، ج ۳، ص ۲۷۸؛ طبرسی، ج ۸، ص ۲۶۵.

^۳. نک. طباطبائی، ج ۱۵، ص ۲۸۹.

همین دلیل که به طور یکجا نزول نیافته، از خود او است نه از خداوند، او کلمات را ردیف نموده، آن‌گاه جمله بندی کرده و می‌گوید آیه‌ها و سوره‌هایی است الهی! این جاست که خداوند در آیه مورد بحث، پس از نقل این ادعای کفار، می‌فرماید: این‌گونه انزال آیات از ناحیه ما است، لیکن کفار توجه نکرده‌اند که پراکندگی در نزول آیات، نه آن پراکنده‌گویی است که شما نقص تلقی می‌کنید، بلکه پراکندگی خاصی است که اتفاقاً به زیبایی و اتقان قرآن افزوده و مایه امتیاز آن گردیده است، چرا که این پراکندگی هرگز موجب ناهماهنگی، از هم گسیختگی و بی‌نظمی آیات قرآن نشده است، بلکه در عین پراکندگی، نظم خاص و انسجامی ویژه دارد که همین دلیل بر وحيانيت آن است.

این مضمون که ناظر بر نظم الفاظی قرآن است در آیات دیگری نیز یادآوری شده است: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا»^۱؛ «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۲؛ «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ»^۳؛ «كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۴؛ تعبیراتی چون فرقناه، رتّناه، فُصِّلَتْ به ضمیمه سیاق آیاتی که این واژه‌ها در آن‌ها به کار رفته، به روشنی ناظر به نظم لفظانی قرآن است و دلالت تام دارد به این‌که این نظم خاص تفصیلی، ترتیلی، و تفریقی که در سرتاسر قرآن مشاهده می‌شود، وحی الهی است و پیامبر(ص) فقط ابلاغ آن را عهده‌دار است.

خصوصاً واژه ترتیل که به معنی منظم و مرتب بودن است، لذا عرب به کسی که دندان‌هایش خوب و منظم و مرتب باشد رتل‌الاسنان می‌گوید، بر این اساس ترتیل آیات به معنی پی‌درپی آمدن آن‌ها به صورت نظم خاص می‌باشد. در روایات نبوی^۵ و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام^۶ که در کتب حدیث مدوّن است، تحت عنوان «باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن» و درباره استحباب قرائت قرآن به صور ترتیل است. ترتیل مربوط به حروف و الفاظ قرآن به کار رفته است. علاوه بر روایات، آیات قرآنی که قرائت قرآن با ترتیل را توصیه می‌کند، یعنی می‌گوید قرآن را با ترتیل بخوانید، به همین معنا است یعنی حروف و کلمات آن‌را با صدای زیبا و شمرده شمرده قرائت

^۱. اسراء/ ۱۰۶.

^۲. هود/ ۱.

^۳. فصلت/ ۴۴.

^۴. فصلت/ ۳.

^۵. نک. طبرسی، ج ۸، ص ۲۶۶.

^۶. نک: کلینی، ج ۲، ص ۴۴۹.

نمایید. آیه مورد بحث نیز که می‌فرماید قرآن را ترتیل نمودیم، قطعاً به همین معنا است، یعنی ما قرآن را به صورت الفظی مرتب و منظم آن هم به نظم خاص، فرو فرستادیم و الا ترتیل، تناسبی با معانی ندارد. اشکال کفار هم این نبود که چرا معانی آیات یک‌جا نازل نشده است، بلکه با توجه به شأن نزول آیه شریفه و به قرینه تعبیر «جُمْلَةً واحِدَةً» اعتراضشان این بوده که چرا این قرآن نیز همانند تورات و انجیل که به صورت الواحی مکتوب و یک‌جا نازل شده بوده، یک‌جا نازل نشده است. چون ایراد ناظر به الفاظ بوده، پاسخ خداوند هم مربوط به الفاظ قرآن خواهد بود. یعنی این آیه و آیات مشابه آن می‌گوید: این آیات و نظم لفظانی آن وحی الهی است.

۲۰) آیات تحلیلی و مسأله اعجاز لفظی قرآن

هرچند معتقدیم که هیچ‌گونه ملازمه‌ای بین و حیانت الفاظ قرآن کریم با اعجاز آن وجود ندارد، این امکان وجود دارد که بگوییم الفاظ قرآن وحی است، حتی اگر ویژگی‌های اعجازی نداشته باشد، ولی هر منصف آشنا به زبان و ادب عربی به سادگی در می‌یابد که اسلوب آیات قرآن متفاوت با هرگونه کلام عربی دیگر است به طوری که به راحتی می‌توان اذعان نمود این کتاب آسمانی از نسخ کلام بشری نیست. همین درک بدون نیاز به تکلف از جملات قرآن بود که بسیاری از اعراب با شنیدن تعداد اندکی از آیات آن، غیر بشری بودن آن‌ها را در می‌یافتند، و ایمان می‌آوردند. زیبایی منحصر به فرد، هندسه آیات، ویژگی‌های هنری، وضعیت حسابی حروف قرآن و اعداد آیات آن، نظم و نسق بی‌نظیر، ترکیب نغز، آهنگ دلنشین، ساختار همگون بر آن و سبک و اسلوب تماشایی آن، قرآن را در وضعیتی قرار داده که جز اعجاز نمی‌توان نام دیگری بر آن نهاد. قرآن در عین دارا بودن عالی‌ترین قواعد بلاغتی، هرگز آن پیچیدگی خاص نثر و شعر بلیغ عربی را ندارد. دارای اسلوبی ساده و روان است که حتی افراد کم سواد می‌توانند به راحتی آن را یاد بگیرند و بفهمند. اما با همه سادگی و روانی که دارد، نتوانستند مانند آن‌را بیاورند. فصحاء و بلغاء عرب علیرغم تلاش زیاد و تشکیل جلسات شورایی بدین منظور، نتوانستند حتی یک آیه مانند آیات این کتاب آسمانی را بیاورند، با این‌که قرآن آن‌ها را به مبارزه طلبیده و بارها خواسته بود؛ اگر می‌توانند مانند آن‌را بیاورند: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ»^۱. تاریخ صدها ساله بعد از نزول قرآن، گواه بر این است که کسی نتوانست مانند قرآن را بیاورد. جالب توجه این‌که نه تنها اندیشمندان اسلامی، بلکه محققان غیر مسلمان نیز به بی‌مانندی قرآن اذعان نموده‌اند.

^۱. بقره/ ۲۳.

ویل دورانت می‌نویسد: «کلمه قرآن که به معنی یک مجموعه خواندنی یا یک گفتار است، به تمامی کتاب مقدس مسلمین و نیز به هر یک از بخش‌های آن اطلاق می‌شود. قرآن نیز چون کتاب مقدس یهود و مسیح مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوسته است و مسلمانان عقیده دارند که تمام حروف آن به وسیله خدا به محمد(ص) وحی شده است. برخلاف تورات، قرآن اثر یک تن است، از این جهت هیچ کتابی که به دست یک تن نوشته شده باشد از لحاظ نفوذ به پایه آن نمی‌رسد، پیامبر(ص) در طی بیست و سه سال آخر عمر خود در اوقات مختلف آیاتی را که به او وحی می‌شد املا می‌کرد. به اتفاق آراء، قرآن بهترین و نخستین کتاب نثر عربی است».^۱ جان دیون پورت نیز می‌گوید: «همین‌که آیات تازه‌ای الهام می‌شد و از دهان پیغمبر خارج می‌گردید کاتب وی آنرا می‌نوشت... همه این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین لسان و با لهجه قبیله قریش که نجیب‌ترین و مؤدب‌ترین اعراب‌اند نازل شده و از لهجه‌های دیگر به ندرت در آن یافت می‌شود، قرآن به‌عنوان نمونه‌اعلای زبان عربی پذیرفته شده و مملو از درخشانده‌ترین اشکال و محکم‌ترین تشبیهات است... این همان معنایی است که می‌گوید: «قرآن اثری است که به واسطه سنگینی عبارات آن خواننده در بادی امر رمیده می‌شود و سپس مفتون جاذبه آن می‌شود و بالاخره بی‌اختیار مجذوب زیبایی‌های متعدد آن می‌گردد... قرآن تا آن حد معجزه جاوید شناخته شده است که محمد آن را دلیل قوی و مؤید رسالتش اعلام نمود و آشکارا فصیح‌ترین مردان آن روز عربستان را به مبارزه دعوت کرد تا یک سوره مانند قرآن را بیاورند. طبق اخبار لبید (ابوربیع) یک نفر از اهالی یمن و یکی از هفت نفر گوینده‌ای بود که معلقات سبع را به‌وجود آورده بودند، در موقعی که محمد(ص) آشکارا دعوتش را اعلام کرد در حال بت پرستی می‌زیست... و بالاخره یکی از سوره‌های قرآن به یکی از درهای کعبه نصب شد و لبید از خواندن اولین آیات آن سوره به قدری متأثر شد که اعلام نمود: این عبارات فقط و فقط ناشی از الهامات خدایی است و پس از آن به اسلام گروید».^۲

گوستاو لویون فرانسوی نیز می‌گوید: «... ولی من به این مطلب معترفم که قرآن دارای یک سلسله آیات موزون و دلپذیری است که در میان کتاب‌های آسمانی دیگر بی‌نظیر و بی‌سابقه است».^۳ و چه زیبا گفته؛ ابن جابر اندلسی در قصیده قرآنی خود: «أَكْبَرُ الشُّعْرَاءِ اللَّسَنِ قَدْ عَجَزُوا

^۱. دورانت، ج ۴، صص ۲۴۴ و ۲۲۶.

^۲. دیوید، صص ۹-۶۵.

^۳. لویون، ص ۱۳۲.

كَالْتَمَلِ إِذَا سَمِعَتْ أَدَانَهُمْ سُورَهُ» «شاعران بزرگ زبان‌آور هنگامی‌که سوره‌های قرآن را شنیدند، چونان موران، لنگ و ناتوان شدند»^۱.

تاریخ اسلام گواه این است که بسیاری از بزرگان شعر و ادب عربی و مشاهیر آن‌ها و نیز تعدادی از بزرگان عرب آن عصر، صرفاً در اثر شنیدن آیات قرآن اسلام آوردند. یعنی غیر بشری بودن عبارات قرآن را دریافتند و تسلیم شدند. اسلام آوردن طفیل بن عمرو^۲، اعیسی (از سراینندگان معلقات سبع)، میمون بن قیس بن جندل^۳، عمر خلیفه دوم^۴، نمونه این واقعیت است. اعجاز لفظی قرآن کریم، حقیقت غیر قابل انکاری است که صدق آیات تحدی را به اثبات رسانده است.

نتیجه‌گیری

از آن‌چه گفتیم روشن شد که اولاً؛ مسأله نزول وحیانی الفاظ قرآن همواره به‌صورت عقیده‌ای راسخ در میان مسلمانان رواج داشته و در میان علمای اسلام هم هیچ‌گاه به‌عنوان یک مسأله کلامی مورد بحث و مناقشه مطرح نبوده است. ثانیاً؛ در فلسفه و حکمت اسلامی نیز به‌رغم رویکرد عقل‌گرایانه‌ای که خصیصه این دانش است، مورد پذیرش واقع شده و حکما بدان اذعان نموده‌اند. ثالثاً؛ اساساً تفکیک بین نزول معنایی و لفظی، تفکیک صحیحی نیست، رابعاً؛ از نقطه نظر پایگاه قرآنی، موضوع قرآن کریم در ده‌ها آیه به نحو روشن بر وحی بودن تمامی الفاظ آن دلالت دارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آیتی، محمد ابراهیم، ۱۳۷۸، تاریخ پیامبر اسلام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۳. ابن حنبل، احمد، ۱۴۱۰ق، المسند، دارالفکر، چاپ اول، بیروت.
۴. ابن خلدون، ۱۳۸۲، مقدمه، ترجمه گنابادی، محمد پروین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم، تهران.
۵. ابن هشام، ابومحمد، ۱۳۶۸، السیره النبویه، منشورات مصطفوی، چاپ دوم، تهران.

^۱. نک: امینی، ج ۶، ص ۳۵۲.

^۲. نک: آیتی، ص ۱۳۰.

^۳. همان.

^۴. نک: ابن هشام، ج ۱، ص ۳۶۷؛ سبحانی، ج ۱، صص ۸-۲۸۵.

۶. اسد حیدر، ۱۳۸۶، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، مؤسسه‌الصادق للطباعة و النشر، چاپ اول، قم.
۷. الاشعری، أبوالحسن، ۱۹۷۵، الابانه عن أصول الديانه، مدینه منوره، الجامعه الاسلامیه، المدینه.
۸. امینی، عبدالحسین (علامه)، ۱۳۹۶ق، الغدير، مطبعة الحیدری، چاپ چهارم، تهران.
۹. البلاغی، محمد جواد (علامه)، ۱۴۳۱ق، موسوعه العلامه البلاغی (آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن)، مرکز نشر علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، قم.
۱۰. تفسیر نمونه، ۱۳۸۲، جمعی از نویسندگان (زیر نظر مکارم شیرازی، ناصر)، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهل و چهارم، تهران.
۱۱. جعفریان، رسول، ۱۴۱۴ق، افسانه تحریف قرآن، المجمع العالمی لاهل بیت، چاپ اول، قم.
۱۲. جوادی، عبدالله، ۱۳۸۵، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، نشر اسراء، چاپ اول، قم.
۱۳. حجّتی، سید محمد باقر، ۱۳۸۵، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۴. حسن زاده، حسن (آملی)، ۱۳۷۵، نصوص الحکم بر فصوص الحکم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ دوم، تهران.
۱۵. الحلّی، ابونصر، ۱۳۳۸، الباب الحادی عشر، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد.
۱۶. حلّی، ابونصر، حسن بن یوسف، ۱۴۰۷ق، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، انتشارات اسلامی، بی‌نا، قم.
۱۷. دورانت، ویل، ۱۳۸۱، تاریخ تمدن، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، تهران.
۱۸. دیون پورت، جان، ۱۳۳۵، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء، تهران.
۱۹. راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، چاپ اول، تهران.
۲۰. رامیار، محمود، ۱۳۸۴، تاریخ قرآن، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، تهران.
۲۱. الزرکشی، بدرالدین، ۱۴۱۰ق، البرهان فی علوم القرآن، دارالمعرفه، چاپ اول، بیروت.
۲۲. الزمخشری، جارالله، ۱۴۱۵، الکشاف، نشر البلاغه، چاپ دوم، قم.
۲۳. السبجانی، شیخ جعفر، ۱۳۸۴، الالهیات، مؤسسه‌الامام الصادق علیه‌السلام، چاپ ششم، قم.
۲۴.، ۱۳۷۶، فروغ ابدیت، بوستان کتاب، قم.
۲۵.، ۱۳۸۳، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، چاپ دوم، قم.

۲۶. سعید، حوی، ۱۴۰۹ق، *الاساس فی التفسیر*، دارالسلام للطباعة و النشر، القاهرة.
۲۷. السیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۱۱ق، *الاتقان فی علوم القرآن*، انتشارات زاهدی، بی‌نا، قم.
۲۸.، ۱۳۷۷، *الدّر المثلث*، انتشارات اسلامیة، بی‌نا، تهران.
۲۹. شعرانی، ابو الحسن، ۱۳۸۶، *پژوهش‌های قرآنی*، بوستان کتاب، چاپ دوم، قم.
۳۰. الشهرستانی، السید محمد علی بن الحسین، ۱۳۷۳، *المعجزه الخالده*، مطبعة المعارف، بی‌نا، بغداد.
۳۱. صافی، محمود، ۱۳۸۳، *الجدول فی اعراب القرآن*، نشر احسان، تهران.
۳۲. صدوق، علی بن الحسین، ۱۴۱۶ق، *التوحید*، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ هشتم، قم.
۳۳. طباطبائی، سید محمد حسین (علامه)، ۱۳۸۳، *تفسیر المیزان* (ترجمه موسوی همدانی)، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هجدهم، قم.
۳۴. طبرسی، علی بن الفضل بن الحسن، ۱۳۶۵، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، تهران.
۳۵. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، دارالمعرفة، چاپ اول، بیروت.
۳۶. الطوسی، شیخ محمد حسن، ۱۴۲۲، *المبسوط فی فقه الامامیه*، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، قم.
۳۷. العاملی، السید جعفر مرتضی (علامه)، ۱۳۸۶، *الصحيح من سيرة النبي الاعظم*، دارالحديث، چاپ دوم، قم.
۳۸. القوشجی، علاء‌الدین، ۱۳۰۷ق، *شرح التجريد*، چاپ سنگی، تبریز.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *بی‌تا، اصول کافی*، ترجمه مصطفوی، سید جواد، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، بی‌نا، تهران.
۴۰. لوبون، گوستاو، *بی‌تا، تمدن اسلام و عرب*، ترجمه سید هاشم حسینی، انتشارات اسلامیة، بی‌نا، تهران.
۴۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴، *پیامبر اتمی*، مجموعه آثار، ج ۳، صدرا، چاپ چهارم، تهران.
۴۲.، ۱۳۷۴، *نبوت*، مجموعه آثار، ج ۴، صدرا، چاپ اول، تهران.
۴۳. مظفر، محمد حسن، ۱۳۹۶، *دلایل الصدق*، دارالعلم، چاپ دوم، قاهره.
۴۴. معرفت، محمد هادی، ۱۴۲۵، *التمهید فی علوم القرآن*، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، قم.
۴۵. ملاصدرا، صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵، *اسرار الآیات*، انتشارات حکمت، چاپ اول، تهران.
۴۶.، ۱۳۷۸، *الاسفار الاربعه*، دارالمعارف الاسلامیة، چاپ اول، قم.

۴۷.، ۱۳۸۱، مبدأ و معاد، ترجمه احمد بن محمد الحسینی الاردکانی،
مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، تهران.